حق الیقین

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب حق الیقین

این کتاب حق ...

فام ۵

۱۳۸۶/۹/۱۴
میکروفیلم تهیه شد

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: حق الیقین

مؤلف متن: علامه مجلسی دوم — محشی:

شارح: — مترجم:

تاریخ تحریر: ذیقعده ۱۱۱۷ — نوع خط: نسخ — تعداد سطر: ۲۲

جزء کتب: اخبار — زبان: فارسی — عدد اوراق: ۳۴۵

طول: ۲۵ — عرض: ۱۷ — شماره عمومی: ۲۶۲۷۰

وقفی: سید علی ازهر سعید گوهر ناظر ملک — تاریخ وقف / خریداری: ۱۳۷۸/۱/۲۴

ملاحظات: جلد تیماج شکل ضربی ... ندارد

کاتب: عبدالغفور بن محمد حسین قاری

وبه نستعين في النشأتين

کتاب حق الیقین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العلیم القدیر الذی لیس کمثله شیئ وهو السمیع البصیر
والصلوة علی اشرف العارفین وخاتم النبیین محمد وعترته الذین فازوا بالقدح المعلی من الفضل و
... والیقین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین خامه شکسته زبان و بیان ابکم نشان
... اقدام ارباب یقین و خادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر ابن محمد تقی
... الله مع موالیهما الاکرمین بر صفایح قلوب و صحایف ارواح طالبان مناهج حق و یقین ... و
... مینماید که چون بدلایل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حقتعالی این جهان فانی را عبث نیافریده
... سان را که چشم و چراغ این جهان و علت غائی ایجاد آنست برای معرفت و عبادت خلق کرده است
... بقدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی نمایند و بلذات فانیه این دار غرور ...
... بوسیله این دو حبل متین خود را بسعادات باقیه آخرت رسانند و از آیات و اخبار بسیار
... ثبت که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست پس اول
... د ... اشد ... تکلیف واجب است تحصیل ایمان است و اکثر خلق از این غافلند و ارکان دین
... از ناقصی چند امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند و بمحض تقلید
... اوله کان بدلائل عالیه یقین نگذاشته اند و اگر چه این حقیر در کتب مبسوطه
... ات وافیه و دلایل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق یا باعتبار عدم
... یا بواسطه اشتغال باطله یا عدم قابلیت ادراک آنها از آنها انتفاع
... رساله مختصره کافیه عمده مطالب عالیه را بعبارات نهایت واضح قریب بافهام
... انجام رسید و مسمی بحق الیقین گردید و چون
... [illegible]

جز

ملاحظه

حق الیقین

۲

انجمن افروز محفل عدل و داد او شعله اجان بسوز نائره بود و بنیاد مهد اساس ظلم و تمکین مشید بنای والای شرع مبین
سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصداق قوله السلطان العادل ظل الله فایز بدرجه علیه ترفع
درجات من نشاء مصداق کریمه یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن
الخاقان سمی ثالث اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر خان مد الله ظلال جلاله
علی رؤس العالمین ومتع المؤمنین ببقائه الی ظهور دولة خاتم الوصیین صلوات الله علیه وعلی آبائه
الطیبین بود بنظر الهام منظر اشرف رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردد و مثوبات آن بروزگار
فرخنده آثار عاید شود و چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و تنزیهیه
او و اقرار بحقیت انبیا علیهم السلام که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلایق بر ایشان مبعوث گردیده اند
خصوصا پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و اقرار بآنچه آنحضرت از جانب خدا آورده
ضروریات دین را بتفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبر خصوصا
دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیحه و
اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب عالیه در چند باب میشود **باب** اول در اقرار بوجود
حق تعالی و صفات کمالیه او ست و در آن چند فصل است **فصل** اول در اقرار بوجود صانع عالم است و آثار
همه چیز هویدا تر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها
و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن خود و روح خود و غرایب صنعتی که در
هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بخود بی صانعی بهم نرسیده اند و کسی که اینها را آفریده
مثل اینها نیست و کامل بالذات است و هیچگونه نقصی در ذات و صفات او نه ... این دلیل اجمالیست که برای
اکثر خلق کافیست و از دلایل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید **دلیل** اول آنکه هر مفهوم که آدمی
تعقل آن مینماید یا آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی یا علتی بودن او در خارج واجب است
و او را بذات واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن او محالست و او را ممتنع الوجود گویند یا نظر
بذات او نه واجبست بودن او و نه ممتنع است بودن او و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو نظر
بذات او روا است پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوئیم که شک
نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشد در ممکنات و واجب الوجودی

نباشد

۱۳۸۶/۹/۱۴
... و فیلم تهیه شد

وهمچنین
درمیان آنها نباشد پس همه را باهم که ملاحظه کنی بمنزلهٔ یکشخص‌اند وعدم بر مجموع آنها رواست
زید بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید وآن ببدیههٔ عقل محالست همچنین
موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج ازاینها باشد محالست وآن علت باید موجود باشد
زیراکه بدیهی است که چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگر نمیتواند شد وموجودی که خارج از
جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است واگر کویند
هریك از اجزاء علت دیگر هست الی غیر النهایه وعلت مجموع علل اجزاست کوییم که هریك بشرط وجود
علت واجبست وجودش اما عدم جمیع عللش ممکنست هرکاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح
لازم آید **دلیل** دوم بعضی از محققین کفته‌اند که همچنانکه تواتر در محسوسات افاده علم میکند از برای
آنکه محالست عادةً که این عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا جمیع همه غلط کنند پس هرکاه جمیع انبیا واولیا
وعقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم ووحدت او وآنکه کاملست من جمیع الجهات ونقص برا و
روا نیست البته اینکس را علم بهم رسد که این حقست واین جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده‌اند وبا این
عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده‌اند وایضاً اتفاق ایشان دلیل بر این است که یا این مقدمات
بدیهی‌اند یا اکر نظری‌اند دلایل اینها واضحست بحیثیتی که راه خطا در اینها نیست واین دلیل در نهایت
متانت است **دلیل** سیم معجزاتیست که از پیغمبران واوصیای ایشان صلوات الله علیهم ظاهر کردیده
مانند عصا را اژدها کردن ودریا را شکافتن ومرده را زنده کردن وکور را روشن کردن وماه را
بدو نیم کردن وآب بسیار از میان انکشتان یا از سنك خاره کوچك جاری ساختن وامثال اینها
چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدائی باشد که اینها را برای اظهار
حقیت ایشان بر دست ایشان جاری کرداند وعوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در
غرایب صنع الهی در آفاق وانفس ظاهر میکردد وحق تعالی در اکثر قران مجید اشاره بآن فرموده
کافیست بلکه بوجود صانع عالم بدیهی است وهمه عقول بران مفطور است چنانچه حق تعالی فرموده است
که اکر از کافران سؤال کنی که که آفریده است آسمانها وزمین را هر اینه کویند خدا آفریده است وباز
فرموده است اَفِی اللّٰهِ شَکٌّ فَاطِرِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ آیا در خدا شکی هست آفریننده آسمانها وزمین

حسب

وایضاً فرموده است که دین حق فطرت خداست که مردم را بران مفطور ومخلوق کردانیده است ولهذا
پیغمبران که مبعوث کردیدند مردم را امر بتوحید ویکانه پرستی وکفتن کلمهٔ لا اله الا الله نمودند نه اقرار
بصانع ومنبه بر این معنی آنست که همه خلق در وقت الجا واضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره
کوتاه میکردد البته پناه بصانع خود میبرند واقرار مینمایند که خداوند یکانه دارند چنانچه این
مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از عارفان کفته است اکثر کفار وجهال اکرچه در ظاهر حال
منکر وجود مبدأاند باطنا بتحقق حقیقت وثبوت وجود شی مقر ومعترفند ولهذا اختلاف در وجود
مبدأ از هیچ عاقل معتد به مروی نیست وتوضیح این کلام در مرام آنکه باتفاق شرع وعقل وتعاضد
برهان ونقل حضرت حق تعالی وتقدس ازان برتر وبزرکوارتر است که بکنه ذات محاط عقل غیر کردد
اما بواسطهٔ رابطهٔ اضافی که میان مالك وعبید متحقق است وبجهت علاقهٔ افاضت رحمت بی غایت
که زلال نوال از ینابیع علم وقدرت بمجاری حکمت وارادت بی واسطهٔ جاریه در روانست جبلت
وطبیعت مخلوقات مجبول ومفطور است بر اذعان وقبول صانع واز این جهت در هنکام
وقوع وقایع ووقت اضطراب بی سبب رویت روی استعانت وفزع بکاه دارنده خود می آورند
توجهی طبیعی که تعمل وتکلفی دران نیست واز این جهت آنحالت مظهر استجابت دعا میباشد چنانچه
کریمهٔ اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ بآن ناطق است وانزعاج حیوانات عجم در کاه عروض خوف
وکریز ایشان در حال استیلای وهم وهراس بحقیقت ازین قبیل است ولهذا طوایف مختلفه وامم
متخالفه که در هر عهد واوان ودر هر دین از ادیان بوده‌اند خلاف در وجود مبدأ از هیچ عاقل مروی
نیست بلکه محل الخلاف احوال واوصاف اوست وفخر رازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از ازمنه
خشکسال عظیم وقحط شدید بهم رسید ومردم برای استسقا بصحرا رفتند ودعای ایشان مستجاب
نشد آنشخص کفت در آنوقت بسوی بعضی از کوهها رفتم آهوئی را مشاهده کردم که از شدت
عطش بسوی غدیر آب میدوید چون بغدیر رسید آنرا خشك دید حیران شد وچند مرتبه بجانب
آسمان نظر کرد وسر را حرکت داد ناکاه ابری پدید آمد وبلند شد وآنقدر بارید که غدیر مملو
کردید وآهو آب خورد وسیراب شد وبرکردید وصاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است که

کرمکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و طلب باران میکنند واز
صیادی نقل کرده اند که گفت گاو کوهی را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را
گذاشت و گریخت من بچه او را گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطرب شد و رو باسمان
کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه گودالی پیش آمد و من دران گودال افتادم و بچه از دست
من رها شد و مادرش آمد و او را برد و آنچه از احادیث شریفه درین باب وارد شده ذکر آنها درین مقام
مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدا در وضوح و ظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست
دوم انکه حق تعالی قدیم و ازلی و ابدیست و عدم بر او محالست و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که
اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او روا باشد هر اینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب الوجود
صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجبست و لازم ذات اوست و محالست که از
او منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر انکه او کامل من جمیع الجهاتست
و عجز و نقص و فنا بر او محالست سیم انکه خدا قادر مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون
نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت در خلق اینها بوده و اگر
خواهد اضعاف آنچه آفریده است از آسمان و غیر آنها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا را
معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست در کارها
و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده باشد مانند سوختن آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی
بایجاد آن تعلق گیرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له
کن فیکون و این منافات ندارد با انکه اراده حق تعالی تعلق باموری قبیحه نگیرد و یک دلیل بر این
مضامین آنست که مذکور شد و اتفاق کرده اند ارباب عقول با اهوای مختلفه بر انکه عجز و نقص
بر صانع عالم روا نیست چهارم انکه خداوند عالم عالمست بجمیع معلومات و تغییر در علم او نیست و علم او باشیا
پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با او بعد از وجود آنها و در ازل میدانست آنچه در ابد آباد
بهم رسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوهها و برگ درختان و
ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق همه چیز اوست یا بواسطه

یا بی واسطه و هر که باراده و اختیار و از روی حکمت چیزی را آفریند البته بآنچیز و صفات و آثار
آن علم دارد باندک تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد دیگر انکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه
چیز مساویست دیگر انکه همه ممکنات اثر وجود او یند علم آنها و جمیع کمالات آنها باو منتهی میشود
و کسی که همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد و جناب مقدس او اشاره بهمه این دلایل در سه
کلمه قران مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه اشیا را انکسی که همه
چیز را آفریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات
و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را بانتهای مراتب کمال او میرساند و داناست بخفایای امور و
کسی که اندک تاملی کند در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات مختلفه آنها
بر قانون حکمت و در تربیت جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک بحد کمال آن و در تشریح بدنهای
انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها بیکدیگر و آلات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس
خمس ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و
بعشری از اعشار آنها پی نبرده اند بعین الیقین میداند که چنین خداوندی هیچ امر بر او مخفی نیست
و از هیچ امر عاجز نیست و بر همه چیز قادر است و آیه کریمه اشاره باین مراتب همه دارد و باید دانست
که علم او ازلی و ابدیست و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد و خواب و پینکی
که مقدمه خوابست در او محالست زیرا که آنها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهاتست
چنانچه دانستی و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد بمعجزه حقیت
پیغمبران علیهم السلم و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله پس
سایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست و لهذا
در این مقام کلام را بسط ندادیم پنجم انکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بآنچه شنیدنی
است از آوازها و آنچه دیدنی است بی انکه او را آلت شنیدن و گوشی بوده باشد و بدون آنکه او را آلت
دیدن و چشمی بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد مرکب خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد
بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او بآنها موقوف بر وجود

آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از برطرف شدن آنها میداند بهمان نحو که در وقت وجود آنها
میداند و این دو صفت بعلم بر میگردد و چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند
و شاید حکمتش آن باشد که در ضمن اینها رد بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر
اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات است این دو صفت از مطلق علم تخصیص بذکر
فرمود کا ایشان از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات بوده باشد و بعضی این دو صفت را
و رای صفت علم میدانند و ذکر آن ثمره ندارد **ششم** آنکه حق تعالی حی است یعنی زنده است و مراد از حیات
صفتی است که از آن توانائی و دانائی آید چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیات
نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی میباشد و در جناب مقدس الهی بذات
خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او گردد و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت
بر میگردد **هفتم** آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال
اضطراریه که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن آتش و فرود آمدن سنگ از هوا
و از ما فعلی که باختیار صادر شود اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن فایده برای آن تخیل میکنیم و آن
محرک ما میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون
اختلاف احوال و عوارض نمیباشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر بفلان وقت برای
نظام عالم اصلح است بسبب وجود او میشود در آن وقت لهذا متکلمان امامیه گفته اند که اراده بعلم
بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات
فعل است و حادث است و در این باب سخن بسیار است و از برای مکلفین همین بس است که بدانند که افعال
از حق تعالی باراده و اختیار و موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در او افعال مجبوری نیست **هشتم**
آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه او را عضوی باشد و دهانی
و زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی ع شنید و ایجاد
کلام در آسمان میکند و ملائکه میشنوند و وحی می آورند یا ایجاد نقوش میکند در الواح سماویه
و ملائکه میخوانند و وحی می آورند یا ایجاد آنها در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیاء مینماید و تکلم

از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است
علم با آن معانی و حروف است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیمند و
عین ذات اند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای آنکه بنای بعثت انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب
سماویه و وحیهای الهی بر این است و کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب آسمانی است و همه حادث اند و علم
حق تعالی با آنها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره قایلند باطل است **نهم** باید دانست که حق تعالی
صادق است و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و او از قبایح منزه است
و دروغ مصلحت که ما را روا است باعتبار اقل قبیحین است و این از عجز ماست که قادر نیستیم که مفسده کلام
راست را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع جمیع ملیین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه
حق تعالی صادق است در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحون است بآن و از جمله ضروریات دین است **دهم**
آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت موجودی نیست که قایم بذات مقدس
او باشد بلکه ذات او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذاتی هست و صفت قدرت موجودیست
عارض آن ذات شده است در حق تعالی ذات مقدس قایم مقام آن صفت است و همچنین در سایر صفات
کمالیه ذات قایم مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زاید بر
ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محال است زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید
و قدیمی بغیر از خدا نمیباشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم آید که واجب الوجود
محل حوادث باشد و آن محال است چنانچه ان شاء الله مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی
در کمال خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع فرموده است
که مَن وَصَفَه فَقَد قَرَنَه وَمَن قَرَنَه فَقَد ثَنّاه وَمَن ثَنّاه فَقَد جَزّاه وَمَن جَزّاه فَقَد جَهِلَه یعنی هر که
وصف کرد خدا را بصفات زایده پس مقارن کرده او را با صفات و هر که او را مقارن ساخت بصفات
زایده پس اعتقاد به دو خدا کرد یا دو چیز در ذات خدا قایل شد و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب
جزوها دانست و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناخت
خدا است و کمال شناخت خدا آنست که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او آنست که صفات زایده را

از او نفی کند و در عدد صفات کمالیهٔ الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات
و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و بعضی از این دو صفت تعبیر بسرمد کرده اند
پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق
و ازلی و ابدی و چون بعضی از این صفات ببعض دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات تنزیهیه است در
عدد اینها خلاف کرده اند و همه بر میگردد بآنچه مذکور شد باب دوم در بیان صفاتی است که از حق تعالی
نفی باید کرد و در آن چند مبحث است اول آنست که او یگانه است و شریکی ندارد نه در خداوندی و خلق اشیا
چنانچه مجوس بیزدان و اهرمن و نور و ظلمت قایل شده اند و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه
کفار مکه بتها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا
و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم و وجود و انتظام
احوال آن بدون وحدت اله میسر نمیشود و هرگاه تعدد دو کدخدا در خانهٔ و دو حاکم در شهری و
دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها گردد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و
کارخانهٔ ایجاد با این وسعت بدو اله منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار
ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزلهٔ یک شخص است و همچنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق
بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیدهٔ تبصر
و اعتبار بگشاید و گرد سراپای عالم بر آید از مفتح آن که عالم روحانیات است تا منتهی که عالم جسمانیات است
همه را یک سلسلهٔ مشتبک منتظم بیند و بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بتالی خود مرتبط چنانچه
پنداری یک خانه است و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت
صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملاحظهٔ صنایع صناع متعدده متبصر تیز هوش را این معنی
منکشف گردد که با وجود آنکه بحقیقت موجد همه یکی است چه نزد محققان اهل دانش و بینش
مقرر است که مؤثر حقیقی در همهٔ اشیا جز واحد احد نیست بواسطهٔ آنکه صور جزئی مختلف است بسبب
منافرت و مناکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظهٔ این معنی و اخوات آن متفطن
هوشمند را معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع

دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج مبراست و مجمل سخن در این باب آنست
که آنچه از صفات کمالیهٔ الهی است حادث نتواند بود و از او منفک نتواند شد مانند علم و قدرت
زیرا که اگر اینها حادث باشند حق تعالی پیش از عروض آن صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد
بود و اگر از او منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست و اگر
آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت
فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبوده
و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم
آن نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که مصلحت داند
ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص
حق تعالی باشد مثل آنکه هرگاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد اگر پیش از این روز ایجاد
کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را توانگر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد
و بعمل آورد نقص او خواهد بود نه کمال او چنانچه گفته اند صفت ذات آنست که حق تعالی بآن موصوف
گردد و بضد آن موصوف نتواند شد و صفت فعل آنست که بآن صفت و بضد آن موصوف تواند
بود امّا اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین
قدرت جناب حق قادر بر هر ممکن هست و عجز را بهیچ وجه باو نسبت نتوان داد و دویم مثل خلق
میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفرید و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبوده خلق
نکرده و زید را خلق کرده و سر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردیده و بمیرانیدن نیز موصوف
گردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچیک از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او و
نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامله و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف
در قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز را در خور قابلیت مادهٔ مصلحت نظام کل بهره از فیض شامل
خود داده است و اگر زیاده از آن عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود بکل مصالح و مصالح
کل بلا تشبیه از بابت باران رحمت که میبارد بر همه بیک نحو میبارد اما باعتبار اختلاف مواد

قابلیات در یک زمین گل و سنبل میرویاند و در یک زمین خار بی مقدار ظاهر میکرداند و در زمینی
اشجار و ثمار و در دیگری آبار و انهار بعمل می آورد و یک خانه را آبادان میکرداند و دیگری را ویران
و همه از یک بارانست بیت هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست • ورنه تشریف تو بر
بالای کس کوتاه نیست • و در این رساله زیاده ازین بیان مناسب نیست ششم آنست که جناب حق تعالی
را نامهای مقدس بسیار هست چنانکه فرموده وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا یعنی خدا را نامهای
بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بآن نامها و اسمای بسیار در آیات و اخبار و ادعیه وارد شده است
و احوط آنست که خدا را بغیر نامها که در آیات و اخبار وارد شده نخوانند و حق آنست که نامهای خدا
حرفی چند اند و مخلوق اند و حادث اند و بعضی از سنیان قایل شده اند که نامهای خدا عین اوست
و این سخن بهذیان شبیه است و در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قایل شود کافر است و
هر که عبادت نام کند بدون معنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار
داده و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها برو اطلاق میکند خدا را بیگانگی پرستیده است هفتم
انکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد داشتن اثنین محال است و او را زن و فرزند نمی باشد
و در چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که عیسی ع فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است
یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند
که حق تعالی عین اشیاست یا انکه مهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا انکه خدا
در عارف حلول میکند و با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین انچه بعضی از
غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلم حلول کرده است یا با ایشان
متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه ما صلوات الله علیهم از ایشان
تبری کرده است و ایشان را لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المومنین ع
جمعی از ایشان را بدود هلاک کرد هشتم انکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد و هر چه غیر
جناب مقدس او ست حادث است و جمیع ارباب ملل برین معنی اتفاق کرده اند و اگرچه حدوث
و قدم را در عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما انچه اتفاق ارباب ملل است آنست که آنچه

غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و از زمند وجودش از طرف ازل متناهی است و غیر حق تعالی موجود
ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان بلکه جمیع ادیانست و آیات و اخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد
بسیار است و فقیر در کتاب بحار قریب بصد و بیست حدیث از کتب معتبره خاصه و عامه در این باب ایراد
نموده ام با ادله عقلیه و جواب شبه فلاسفه و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که قایل شود بقدیمی
غیر از خدا کافر است باب سیم در بیان صفاتی است که متعلق است با فعال حق تعالی و در او چند
بحث است اول انکه مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلیه است و مراد از حسن آنست که فاعل قادر
اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبیح آنست که فاعل قادر آن فعل را بکند مستحق مذمت
و عقاب باشد و فعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسن و قبحی میباشد که مستحق مدح
یا ثواب و مذمت یا عقاب میکردد و آن جهت را گاه هست بدیهه عقل همه کس میفهمد مانند نیکی
راستگفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه هست که بفکر معلوم میشود مانند
راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح آنها محتاج بنظر و فکر است و گاه
هست که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها را میدانند مثل
حسن روزه روز آخر ماه رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند
که حسن و قبح افعال بامر و نهی شارع است هر چه را شارع امر کرد حسن میشود و هر چه را نهی از آن
کرد قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از نماز میکرد قبیح میشد و بطلان
این مذهب قطع نظر از حکم عقل بآن از آیات و اخبار بسیار ظاهر است دوم انکه صانع عالم فعل
قبیح نمیکند و محالست که از او صادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح آن فعل نیست یا هست اما قادر
بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک هست و احتیاج بآن ندارد اما بعبث آن فعل
را میکند بنا بر اول جهل خدا لازم می آید و بنا بر دویم عجز و بنا بر سیم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت
و همه اینها بر حق تعالی محالست پس قبیح از او صادر نتواند شد سیوم انکه حق تعالی بندگان را بر افعالی که
اختیاری ایشان نیست تکلیف بآن نمیکند نه بر فعل آنها و نه بر ترک آنها و بندگان در فعل خود مختارند
و خود فاعل فعل خود اند خواه طاعت باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قایلند

واشاعره که اکثر اهل سنت اند میگویند فاعل همه افعال بنده خداست و بندگان مطلقا در آنها اختیار
ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری میکند و در آن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میگویند
که اراده از بنده مقارن آن فعل میباشد اما آن اراده مطلقا دخل در وجود آن فعل ندارد و این مذهب
باطل است بچند وجه اول آنکه ما ببدیهه عقل و وجدان خود می یابیم که فرق است در افعال ما میان
حرکت رعشه که بی اختیار ماست و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق می یابیم میان آنکه کسی
از بام بزیر افتد یا کسی از بام بزیر آید و اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد میان
این افعال دویم آنکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده ثواب بران کرده است و نهی کرده است از معصیت
و وعید عقاب بران نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان
و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد و بگوید برو و فلان
چیز را بیاور و او را بزند که چرا نیاوردی یا بگوید بآسمان برو و بزند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا
روا نیست و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند
و ابد الاباد بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیار جای از قران مجید میفرماید که خدا ظلم
کننده نیست بر بندگان سیم آنکه حق تعالی در مواضع بیشمار از قران مدح مقربان بارگاه احدیت
کرده است بر طاعت و ذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت اگر ایشان فاعل فعل
خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بی خردی خواهد بود و بر خدا محالست و بدانکه
در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشانرا بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است
که ایشانرا بخود گذاشته باشد بلکه امریست میان این دو امر و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر
نکرده است بنده را و بنده باراده خود کرده است اما اسبابش همه از خداست مانند اعضا و جوارح و
قوای بدنی و روحانی و آلات و ادوات که در فعل در کار است از جانب خداست و امر بین امرین است
و حق آنست که مدخلیت حق تعالی در اعمال عبد زیاده از این است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات خدا
برای کسی که مستحق آنها باشد بنیات و اعمال حسنه او دخلیت در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن
او را بخود دخیلست در فعل معاصی اما هیچیک بحدی نمیرسد که سلب اختیار ازو بشود و امر منتظر

باشد

باشد در فعل یا ترک مانند آقائی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی مامور سازد مثل آنکه
بهر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را از برای من هر یک بخرید و هر یک که این کار را بکند صد دینار
باو میدهم و هر یک که نکند ده تازیانه باو میزنم اگر بهمین اکتفا کند در باب هر دو و یکی کند و یکی نکند آنکه
کرده است مستحق صد دینار هست و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه هست و اگر یک غلام فرمان بردار
تر است و خدمات بیشتر کرده است و او را دوست تر میدارد بعد از آنکه بهر دو آن تکلیف را کرده و حجت
را تمام کرده او را بتنهائی میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند و تاکید میکند که البته فردا آن خدمت را
بکن و شب از برای او طعامی میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام این
خدمت را میکند و آن دیگر نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند هیچکس او را مذمت
نمیکند زیرا که نه این غلام در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند و
حجت آقا بر هر دو تمام است این قدر مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد از آیات و اخبار معلوم میشود و بهمین
قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله نباید کرد که در غایت اشکالست و محل لغزش اقدام است
و نهی بسیار در اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است چهارم آنست که لطف بر حق تعالی واجب است
بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت مانند فرستادن
پیغمبران و نصب کردن امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها پنجم آنکه حق تعالی حکیم است
و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بی فایده از او صادر نمیشود و او را در افعال
اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن غرض در افعال الهی عاید ببندگان میگردد و غرض
او تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند
افعال خدا معلل باغراض نیست و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامیه را
اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین را
اعتقاد آنست که میباید فعل الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست ظاهرا تفکر در این مسئله
نیز ضرور نیست باب چهارم در مباحث نبوت است و در آن چند مقصد است اول آنکه امامیه را
اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجب است عقلا زیرا که لطف بر خدا واجب است و باجماع شیعه و نصوص

متواتره جمیع انبیا از اول عمر تا آخر عمر معصومند از گناهان کبیره و صغیره عمداً و سهواً و در این باب
ادله عقلیه و نقلیه قایم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست و الا بر
قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اما در غیر آنها از امور عادیه و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه آنست
که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع بر این کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی
بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را سهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول
در نماز ظهر یا عصر سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت و چون بخاطر حضرت آوردند برخواست و دو رکعت
دیگر کرد و گفته اند حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش
نکنند و دیگر آنکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این
باب وارد شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست و لیکن حق تعالی
لطف چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند با آنکه بسبب قوت عقل و فطانت و
ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حسنه بمرتبه
رسد که محبت جناب مقدس الهی در دل او مستقر گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات نفسانی رهائی
یابد و پیوسته مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل او جلوه کند پس بسبب کمال معرفت
پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر آنچه رضای محبوب او در آنست بر گرد خاطرش نگردد
و اگر نادراً خیال معصیتی در خاطر او در آید ملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون آن گردد و ایضاً
شرم کند از آنکه در حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او گردد و باین
اسباب معصیت از او صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور میسازد
بر ترک معصیت هر اینه عصمت برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه
آیات و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام مأولست بارتکاب مکروه و ترک اولی
و چون نسبت بجلالت مرتبه ایشان این نیز عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر دارد
که در حیات القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السلام که متضمن
خطای ایشانست اکثر از موضوعات و مفتریات سنیان است که از کتب یهود برداشته اند و برای آنکه

خطاهای خلفای جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز
آنها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بر رد آنها از طرق اهل بیت علیهم السلام بسیار است که در کتب
عربی و فارسی ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد پس بآنها اعتماد و بر آنها اعتقاد
نباید کرد **دوم** طریق دانستن حقیت پیغمبران معجزه است زیرا که هر که دعوای مرتبه بلندی کند بمحض
دعوای او باور نتوان کرد چنانکه گفته اند **بیت** ای بسا ابلیس آدم رو که هست **۵** پس بهر دستی نباید
داد دست **۵** چنانکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکمم باید اطاعت من کنید
بمحض گفته او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه
باشد نداشته باشد و معجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلی است که بشر از اتیان بآن عاجز باشند
و بر خلاف مجرای عادت باشد و مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر
شود آن معجزه نیست مانند صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد و موافق عادت
باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب معجزه من آنست که آفتاب بالحال طلوع میکند
و اگر مقارن دعوای پیغمبری نباشد آنرا کرامت میگویند نه معجزه مثل مائده حضرت مریم و هرگاه شخصی
دعوای پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای ریاست دین و دنیای خلایق فرستاده و دلیل من اینست که حق تعالی
باشاره من ماه را دو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند و در همان ساعت آن امر واقع شود
ما البته میدانیم که او راست میگوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است
چنانچه بیان کردیم پس اگر این مرد کاذب باشد دعوای او قبیح خواهد بود و اطاعت ما او را قبیح پس خدا
اغوای ما بقبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محال است چنانکه معلوم شد و باید که معجزه
بر طبق مدعا باشد تا دلالت کند بر صدق پیغمبر و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه
نقل کرده اند که مسیلمه کذاب که دعوای پیغمبری میکرد باو گفتند که محمد ص برای کوری دعا کرد روشن
شد او کسی را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد آب دهان
مبارک در چاهی که خشک شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب دهان
انداخت خشک شد و این را معجزه مکذبه خوانند **سیم** باید پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد

زیرا که تفضیل مفضول بر فاضل عقلا قبیح است و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت او بآنها محتاجند و باید که بصفات
کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت و رای و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار
دیگران بر خود و غیرت در دین و رافت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت صلحا
و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد و حرص و محبت دنیا و حب مال
و جاه و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند جذام و پیسی و کوری و کری و کنگی و
امثال اینها و از قدح در نسب که و لد زنا و شبه زنا باشد و پدر و مادر دنی نباشند بلکه صنعتهای دنی نداشته
باشد مثل جولاهی و حجامی و حمالی و بیطاری و کارها که منافی مروت باشد از او صادر نشود مانند چیزی
خوردن در میان بازارها و در حال راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در
بعضی سخن میرود و پدران پیغمبران که از اجداد حضرت رسول بوده اند همیشه مسلمان بوده اند چنانچه
بعد از این مذکور خواهد شد اما پدران سایر پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان
باشد اما نزد فقیر ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بران قایم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت
خضر و غیر او وارد شده دلالت بر خلاف این دارد توقف در این باب اولی است چهارم علمای امامیه اتفاق
کرده اند بر آنکه انبیا و ائمه صلوات الله علیهم افضلند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث بسیار است و
ادله عقلیه بسیار نیز گفته اند و میان مخالفان خلاف بسیار در این مسئله هست و عدد انبیا علی نبینا
و آله و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست و چهار هزار است باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا
و اوصیای ایشان برحق اند و آنچه در قران مجید وارد شده و نبوت ایشان ضروری دین اسلام شده
مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و یونس و الیاس اقرار بنبوت و حقیت ایشان واجبست و
هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج
نفرند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم و ایشانرا اولوا العزم می نامند
و شریعت ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و بعد از او
حضرت ابراهیم ع از سایر انبیا افضل است و فرق میان نبی و رسول بوجوه مختلفه کرده اند بعضی

گفته اند

١٠

گفته اند رسول آنست که ملک در بیداری بر او نازل شود و نبی شامل آن هست که در خواب بر او نازل شود
و بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی شامل آن هست که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی
گفته اند رسول آنست که کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آن هست که حافظ شریعت دیگری باشد
و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری بوده که بر خود مبعوث بوده است و بر
دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدای ملک را میشنیده و در بیداری
ملک را نمیدیده است و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل
لوط که تابع ابراهیم بود و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و صدا می شنیده و ملک را میدیده است
و بر گروهی مبعوث بوده است اما تابع شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس ع و آنکه در خواب ببیند و صدا
بشنود و ملک را در بیداری ببیند و خود صاحب شریعت باشد او امام است و در احادیث معتبره وارد شده
که نبی آنست که در خواب ببیند و صدای ملک را میشنود اما ملک را در بیداری نمی بیند و رسول آنست که
صدا را میشنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری ملک را می بیند و امام صدای ملک را میشنود
و او را نمی بیند و بدانکه خلاف کرده اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده اند
و بعضی گفته اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان مبعوث گردید و آن ثابت نیست و توقف در این مقام اولی است
پنجم در بیان حقیت پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و دلیل
پیغمبری او آنست که دعوای نبوت نمود و معجزات با هره بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو
متواتر است اما دعوای پیغمبری پس همه ارباب ملل و نحل قایلند که او دعوای پیغمبری کرد و اما معجزه پس معجزات
آنحضرت زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع اقوال و افعال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و معجزات آنحضرت دو
نوع است اول قران مجید است و آن متواترترین معجزات آنحضرتست که تا روز قیامت باقیست و در هر زمانی
که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه او از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایعتر بود و اهل آن زمان
در آن ماهرتر بوده اند تا آنکه حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی ع جادو و مدار
بر سحر بود حق تعالی باو عصا و ید بیضا و امثال آنها داد که قوم او از اتیان بمثل آنها عاجز شدند با آنکه
در آن جنس ماهر بوده اند و در زمانی که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام مبعوث شد چون امراض مزمنه

بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال او بودند پس حضرت معجزه مرده زنده کردن و کور روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و امثال اینها را آورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی که حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله مبعوث گردید در میان عرب چون میلان بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح بلیغ می آوردند و بر کعبه آویختند و بآن فخر میکردند حضرت قران مجید را آورده و تحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این قران را بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره از مثل این قران را بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یک سوره از مثل این قران بیاورید و ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سوره کوچکی نیاوردند با آن حرصی که او در تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن کردند و آنچه از ایشان خواسته بود نیاوردند اگر قادر میبودند البته می آوردند با وفور فصحا در میان عرب و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از آن تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان آنحضرت بودند و نیاوردند و نتوانستند آوردن پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد والا اغرای بر کذب و دروغ و اضلال خلق و انواع قبایح لازم می آید و آن قبیح است و بر حق تعالی اتیان بقبیح محال است و در وجه اعجاز قران مجید خلافست که آیا از غایت فصاحت و بلاغتست یا آنکه هرگاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب و سد اذهان ایشان مینمود که اتیان نمیتوانستند نمود و اگرچه اعجاز بهر دو وجه حاصل میشود ولیکن حق آنست که اعجاز از چندین وجه بود اول از جهة فصاحت و بلاغت و طلاقت که هر اعجمی که قران را میشنود امتیاز آنرا از سخنان دیگر می فهمد و در هر فقره از آن که در میان کلام فصیحی واقع شود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشان میدرخشد و جمیع فصحای عدنان و بلغای قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت آن نموده اند و روایت کرده اند که هرکه سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبه مشرفه می آویخت چون آیه و قیل یا ارض ابلعی ماءک نازل شد همه از بیم رسوایی در شب آمدند و نوشتهای خود را برگرفتند و پنهان کردند دوم از جهت غرابت اسلوب که هرچند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان

نماید

نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمی یابد و جمیع بلغای آن زمان از غرابت آن متعجب و حیران بودند سیم عدم اختلاف چنانکه فرموده است وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قران از نزد غیر خدا بود هر آینه می یافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که از بشر هرگاه کلامی باین طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که انشا کننده آن سخن صاحب خط و سواد نباشد و دیگران آیه آیه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافقان و دشمنان او باشند دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره دیگر فصیح است و اگر یک بیت عالی است بیت دیگر واهی است و اگر یک جزوش در تحقیق است جزو دیگر لهو و باطل و ترهات است و کلامی که از اول تا آخر همه در اعلای درجات بلاغت بوده باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد مگر از کسی که هیچگونه اختلاف در ذات و صفات و افعال و احوال آن نیست چهارم از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصا اهل مکه علم برطرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت با هیچیک از علما از اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نفرموده و مسافرت ببلاد دیگر بسیار ننموده که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در هر سوره و آیه باحسن وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا در آن نیست و ببرکت آنحضرت طایفه عرب که بعدم فهم و علم و ادب مشهور آفاق بودند از وفور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق مغبوط ساکنان سبع طباق گردیدند و علمای جهان در اکتساب علم و ایمان محتاج بایشان شدند پنجم از جهة اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکما و علما در سالها فکر کرده اند بوده در هر سوره اضعاف آن بیان شده و در شریعت قانونی چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام و حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هرچند علمای زمان و عقلای جهان تفکر نمایند خدشه در آن نمیتوانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی آله السلام مقرر گردیده نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که از این معجزه عظیم تر نمیباشد ششم از جهة اشتمال بر قصص

انبیای سالفه و قرون ماضیه که دران زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران را خصوصا اهل مکه بر
آنها اطلاع نبوده و بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان بیحساب خصوصا اهل کتاب نتوانستند
که تکذیب آنحضرت نمایند در هیچ جزئی از اجزای آن قصها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان حقیقت آنرا
بر ایشان ظاهر گردانید مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلم و آنچه در کتب
ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند بر ایشان ثابت گردانید مانند قصه سنگسار و حلال بودن
گوشت شتر و غیر اینها که بتفصیل در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام هفتم از جهة خواص سور و
آیات کریمه آنست که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی
و ایمنی از مخاوف ظاهری و باطنی و دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات و سور فرقانی هست و
بتجارب صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قران حمید در جلای قلوب و شفای صدور و ربط بجناب
مقدس ربانی و نجات از سورت مشتهیات نفسانی زیاده از انست که صاحب دلی انکار آن نماید
یا عاقلی را در ان مجال تامل باشد هشتم از جهة اشتمال قران مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حق تعالی
را بران اطلاعی نیست و آنها زیاده بر انست که احصا توان نمود و آن بر دو قسم است اول آنست که در
بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بآنچه کافران و منافقان در خانهای خود میگفتند یا با یکدیگر
براز و پنهان مذکور میساختند یا در خاطرهای خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت
نمیکردند و اظهار ندامت و انابت میکردند و چون سخن میگفتند خایف و ترسان میشدند و میگفتند
در این ساعت جبرئیل باو خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر را در حیات القلوب ذکر کرده ام
دوم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است باموری آینده که غیر خدا را بر آنها اطلاعی نبود پیش از
وقوع آنها مگر بوحی و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابو لهب و جمع دیگر و خبر دادن از مذلت
یهودان تا روز قیامت و چنان شد که تا حال پادشاهی در میان ایشان بهم نرسید و در هر شهر و
دیار ذلیل ترین اهل روزگارند و بمذلت ایشان میزنند و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام
و خبر دادن از دخول مکه معظمه برای عمره و از فتح مکه معظمه و برگشتن آنحضرت بسوی آن بلده طیبه و خبر دادن
از عصمت حضرت رسول ص از شر مردم و خبر دادن از غلبه رومیان بر گبران عجم و خبر دادن در سوره

کوثر

کوثر از کثرت اتباع و اولاد آنحضرت و بر افتادن بنی امیه و نسل آنها که حضرت را ابتر گفتند و خبر دادن از
عدم آرزوی یهودان مرگ را و چنان شد و اکثر در حیات القلوب مذکور است دوم در بیان سایر معجزات آنحضرت
بدانکه حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل آنرا و زیاده بر آن بآنحضرت عطا کرده است
و معجزات آنحضرت را احصا نمیتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده ام و سایر معجزات
آنحضرت چند قسم است قسم اول معجزات بدن شریف آنحضرتست و آن بیست و چهار معجزه است اول آنکه
پیوسته نور از جبین نورانیش ساطع بود و چون ماه شعاع جبین مبین آن معدن انوار بر در و
دیوار می تابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتان منورش مانند ده شمع روشنی میداد دوم
بوی خوش آنحضرت بود چنانچه هر وقت آنحضرت از راهی میگذشت تا دو روز و زیاده هر که از آن راه
میگذشت میدانست که حضرت از آن راه رفته است از عطر او و از عرق آنحضرت جمع میکردند و بهترین
عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو آبی نزد آنحضرت آوردند و کف آبی در دهان مبارک
کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد سیم آنکه چون در آفتاب می ایستاد
یا راه میرفت او را سایه نبود چهارم آنکه با هر که آنحضرت راه میرفت هر چند او بلندتر بود حضرت بقدر
یک سر و گردن از او بلندتر مینمود پنجم آنکه پیوسته در آفتاب ابر بر سرش سایه می افکند و با او حرکت
میکرد ششم آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و پشه و غیر آنها بر آنحضرت
نمی نشست هفتم آنکه از عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید هشتم آنکه خواب و بیداری او یکسان بود
و خواب قوای او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملایکه را میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملایکه را
میدید و دیگران نمیدیدند و هر چه در خاطرها میگذشت میدانست نهم آنکه هرگز بوی بد بمشام
مبارکش نمیرسید دهم آنکه آب دهان بهر چاهی می افکند دران برکت بهم میرسید و پر آب میشد و بر
صاحب دردی که میمالید شفا می یافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانید در آن برکت بهم میرسید
و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از بزغاله و یکصاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد یازدهم
آنکه جمیع لغتها را می فهمید و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم آنکه در محاسن شریفش هفده موی سفید
بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشید سیزدهم مهر نبوت بر پشت مبارکش نقش گرفته بود و نور

آن بر نور آفتاب زیادتی میکرد چهاردهم انکه آب از میان انکشتان مبارکش جاری شد بقدری که جماعت کثیر
سیراب شدند پانزدهم انکه باشارهٔ انکشت ماه را بدو نیم کرد شانزدهم انکه سنگ ریزه در دست حق پرستش
تسبیح میکفت و مردم میشنیدند هفدهم انکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیر آن
متولد شد و در وقت ولادت از پای بر آمد نه سر و چون بزمین آمد بوئی بهتر از بوی مشک از او
لایح و فایح گردید و جهان را معطر کرد پس رو بکعبه بسجده افتاد و چون سر از سجده برداشت دست
بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت حق تعالی و رسالت خود پس نوری از او ساطع گردید
که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد هیجدهم انکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید نوزدهم انکه
فضله که از آنحضرت جدا میشد بوی مشک از آن می آمد و کسی آنرا نمیدید بلکه زمین مامور بود که آنرا
فرو برد بیستم انکه بر هر چهارپایی که آنحضرت بران سوار میشد رهوار میشد و پیر نمیشد بیست و یکم
انکه در قوت کسی با آنحضرت مقاومت نمیتوانست کرد بیست و دوم انکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت
میکردند و بر هر سنگ و درخت که میکذشت خم میشدند از برای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکردند
و در طفولیت ماه گهوارهٔ آنحضرت را میجنبانید بیست و سیم انکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش
نمیماند و هرگاه بر سنگ سخت راه میرفت اثر پایش میماند بیست و چهارم انکه حق تعالی از آن حضرت مهابتی در
دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بروی مبارکش درست نظر
نمیتوانست کرد و هرگاه منافقی آنحضرت را میدیدند از بیم بر خود میلرزیدند و از دو ماه راه رعبش در
دلهای کافران اثر میکرد قسم دوم معجزات ولادت با سعادت آنحضرت خاصه و عامه بطرق متکاثره
روایت کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد آنجناب شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند و باین سبب
شهب از آسمان ظاهر شد حتی انکه مردم ترسیدند که قیامت بر پا خواهد شد و علم کاهنان برطرف
شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری که پادشاه عجم با
نهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقی است بلرزید و چهارده کنگره اش ریخت و از میانش شکست
و تا زمین دو حصه شد و تا حال شکستگی بغیر آنها ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و
آب در ان جاری گردید و دریاچهٔ ساوه که آنرا میپرستیدند خشک شد و الحال بجای آن نمکی است که

نزدیک

نزدیک کاشانست و آتشکدهٔ فارس که هزار سال بود میپرستیدند در آن شب خاموش شد و رود خانهٔ
ساوه که سالها خشک بود آب در ان جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع شد و در تمام عالم
منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در ان روز لال بودند و سخن
نمیتوانستند گفت و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت وافر السعاده آن
منبع سعادات حاضر شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها و طشتها از
طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند که او آشامید و آنحضرت
را بعد از ولادت باآبهای بهشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر کردانیدند و مهر نبوت را
بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند و اورا
بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سماوات بخدمت آنحضرت رسیدند و بر او سلام کردند
و در ساعت ولادت چهار رکن کعبهٔ معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجرهٔ مقدسه بسجده افتاد و غیر آن
ولادت و معجزاتی که در انحالت و بعد از ان در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حصر و احصاست و
برخی در حیات القلوب مذکور است قسم سیم معجزاتیست که متعلق بامور سماویه و آثار علویه است و
آن بسیار است اول شق قمر حق تعالی فرموده است اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک شد
قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه
طلب کردند حضرت بانکشت مبارک اشاره بماه کرد و بقدرت الهی بدو نیم شد و چون از اهل بلاد
دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ما ماه را در انشب چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز بهم پیوست
و بعضی روایت کرده اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابوقبیس دوم برگردانیدن آفتابست
خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسما بنت ابی عمیس و غیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلعم
حضرت امیرالمومنین ع را برای کاری فرستاده بود و بعد از انکه حضرت رسول ص از نماز عصر فارغ شد
حضرت امیر مراجعت نمود و حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت و خوابید و در آنحال
وحی بر آنحضرت نازل شد تا انکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند و چون وحی منقطع شد حضرت فرمود
یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا بر زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که خدا وندا

علي در طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را براي او بر کردان اسما کفت والله دیدم که آفتاب بر کشت
و بلند شد و بجائی رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر بر کشت و حضرت نماز کرد پس باز آفتاب
بیك دفعه فرو رفت و مثل این معجزه از براي حضرت امیر المومنین ع بعد از وفات حضرت رسول ص واقع شد
سیم ریختن ستارکان و بسیاري شهب در هنکام ولادت با سعادت آنحضرت چنانچه مذکور شد چهارم نازل
شدن مایده براي اهل بیت علیهم السلم از آسمان پنجم صواعق و عقوباتي که بر بعضي از دشمنان آنحضرت نازل
شد قسم چهارم اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و سایر آنچه در انها ظاهر شد از معجزات مانند ناله
کردن چوب خرمائی که حضرت بر ان پشت میداد چون منبر ساختند از مفارقت آنحضرت و طلبیدن
آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوي آنحضرت و بر رو افتادن بتها باشاره آنحضرت و سبز شدن
و میوه دادن درخت خشك در یکساعت و سلام کردن درخت و سنك بر آنحضرت و کشتن درختان خرما
براي سلمان و در ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهاي اسب سراقه را و این قسم از حد
زیاده از حد و احصات قسم پنجم سخن کفتن حیوانات با آنحضرت مانند سخن کفتن آهو و شتر و کرك
و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت در شب عقبه و دلالت کردن شیر سفینه مولاي آنحضرت را براه
و کواهي دادن انواع حیوانات بر رسالت آنحضرت و از این نوع بسیار است قسم ششم مستجاب شدن دعاي
آنحضرت در زنده شدن مردکان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از
آنست که حصر توان کرد قسم هفتم استیلاي آنحضرت بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملایکه
از براي یاري آنحضرت چنانکه در جنك بدر و احد و غیر آنها شد و آثار ش بر مردم ظاهر کردید قسم هشتم
استیلاي آنحضرت بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن با آنحضرت چنانکه قران مجید بآن ناطق است
و در احادیث بسیار واقع شده است و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است
قسم نهم خبر دادن از امور پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن از دولت بني امیه و آنکه ایشان هزار
ماه پادشاهي خواهند کرد و از دولت بني عباس و مظلوم شدن اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهید
شدن حضرت امیر المومنین و حسنین و کیفیت شهادت هر یك و انقراض ملك پادشاهان عجم و بقاي دولت
نصاري و خبر دادن از شهادت حضرت امام رضا ع و مدفون شدن آنحضرت در خراسان و خبر دادن

از شهادت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و عمار و دیکران و کیفیت آنها و جنك آنحضرت با عایشه
و طلحه و زبیر و با معویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضي الله عنه و بیرون کردن
او را از مدینه بلکه انچه بر اکثر اهل بیت و صحابه واقع شد آنحضرت خبر داد و خبر دادن از وفات
نجاشي پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از شهادت جعفر طیار رضي الله عنه و زید و
عبدالله بن رواحه در ساعت شهادت ایشان در جنك تبوك و از شهادت حجر بن عدي در
مکه و از مالي که عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت از انچه منافقان در خانهاي
خود میکفتند و انچه صحابه در خانهاي خود میکردند و اکثر مردمي که بنزد آنحضرت مي آمدند پیش
از انکه سخن بکویند حاجت ایشانرا میفرمود و کم سخني از آنحضرت صادر میشد که از معجزه خالي
باشد و کسي که تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیوة القلوب رجوع نماید ششم در بیان
معراج حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و نصوص صریحه قران مجید بران دلالت کرده است
و از جمله ضروریات دین اسلام است و منکر او کافر است و خلافي که بعضي از قاصران در خصوصیات
آن کرده اند ناشي از عدم تتبع است یا قلت تدین زیرا که بعضي از عامه خلاف کرده اند که در
خواب بود یا در بیداري و بروح تنها بود یا ببدن و روح هر دو و تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان
و بعضي از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضي از این خلافها متابعت ایشان کرده اند بیکي از
دو جهت که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست
که حق تعالی حضرت رسول ص را در یك شب از مکه معظمه بسوي مسجد اقصی که در شام است برد
و از انجا بآسمانها تا سدرة المنتهی و عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق سموات را با آنحضرت نمود
و رازهاي پنهاني و معارف نامتناهي بر آنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت
عرش الهي بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیا علیهم السلم یا اجساد ایشان ملاقات کرد و
داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت
میکند بر انکه عروج آنحضرت ببدن بود نه بروح بي بدن و در بیداري بود نه در خواب و در میان
قدماي علماي شیعه در این معاني خلاف نبوده چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسي رحمة الله علیهما

و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتمل است
که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی قایل شده اند که معراج مکرر واقع
شده است و ابن بابویه و صفار و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حق تعالی
حضرت رسول را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را در باب ولایت امیر المؤمنین
و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود و از
حضرت صادق ع منقولست که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج و سوال قبر و مخلوق
شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا ع منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج
تکذیب کرده است حضرت رسول را هفتم در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت است باید دانست که
آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم و جمیع آدمیان و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قرآن
و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبرانست و آخر پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت
اشرف است از جمیع مخلوقات از ملایکه و جن و انس و از حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلم افضل
بود و آنچه بعضی از غلاة میگویند که حضرت امیر المؤمنین ع افضل از آنحضرت بود کفر است و آنحضرت
مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه عظیم از معجزات آنحضرت این بود که در میان گروهی
نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و فساد و نزاع و
تغایر و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات عریان میشدند و بر دور کعبه دست بر هم میزدند و
صفیر میکشیدند و بر میجستند عبادات ایشان چنین بود از این معلوم است که سایر اطوار ایشان
چه خواهد بود و الحال که زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است و شریعت مقدسه طوعا
او کرها ایشان را باصلاح آورده است کسی که در صحرای مکه ایشان را مشاهده میکند میداند که بمراتب بیشتر
از انعام بدترند در میان چنین گروهی آنجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم و حلم
و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علمای خاصه و عامه کتابها
در این باب نوشته اند و عشری از اعشار آنها را احصا نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از
آنرا در کتاب حیوة القلوب ایراد نموده ام و ایضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه پدران بزرگوار

رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم همه مسلمان بوده اند تا آدم ع بلکه همه انبیا یا اوصیا
بوده اند و هیچیک کافر نبوده اند و آزر که کافر بود پدر حضرت ابراهیم ع نبود بلکه عموی او بود
و چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که
دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبدالله و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبدالمطلب از
اوصیای حضرت ابراهیم بود و همچنین پدرانش تا حضرت اسمعیل ع همه اوصیا بودند و حضرت
ابوطالب پدر حضرت امیر المؤمنین ع بعد از عبدالمطلب وصی بود و هرگز بت نپرستید و کافر
نبود و لیکن ایمان خود را از برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول ص
برای او بکنند و اعانت آنحضرت بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و اسمعیل و
سایر انبیا نزد او بود و بحضرت رسول در وقت مردن تسلیم کرد و در آنوقت اظهار اسلام
نمود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند
و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف گردانید و بر این مضامین احادیث
متواتره از اهل بیت علیهم السلم وارد شده است و اسلام ابوطالب و آبا و اجداد حضرت رسالت ص
از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام
ابوطالب قایل نباشد و اعتقاد باید کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلم همه عفایف و نجیبات
مکرمات بوده اند و آلوده بتهمتی نبوده اند و در هنگامی که نطفه ایشان یا آبای ایشان در رحم
آنها قرار گرفته مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه مادر
حضرت امام زین العابدین ع و مادرهای اکثر ائمه علیهم السلم که کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفه
ایشان در رحم اینها نبود بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفه های کریمه در صلب ایشان
بوده باید هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر
متفطن و متعرض نشده اند والله الموفق هشتم خلافست که آیا آنحضرت بر ملایکه مبعوث بود یا نه و توقف
اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت آنحضرت و اوصیای او را از جمیع ملایکه
گرفتند و جمیع ملایکه مطیع و منقاد ایشانند و ملایکه از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و

تسبیح حق تعالی را آموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام ع می آیند و
بعد از آن از پی آن کار میروند و جبرئیل ع بی رخصت داخل خانه حضرت رسول ص نمیشد و چون داخل
میشد مانند بندگان بادب در خدمت آنحضرت می نشست نهم خلافست که حضرت رسالت ص پیش از
بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی بر آنند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی
توقف کرده اند و فرقه دوم نیز خلاف کرده اند و بعضی گفته اند بشرع حضرت نوح ع عمل میکرد
و بعضی گفته اند بشریعت ابراهیم ع و بعضی بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی ع و بعضی بهمه شرایع
و حق نزد فقیر آنست که بعد از بعثت آنحضرت تبعیت شرعی غیر شرع خود نمینمود و شریعت آنحضرت ناسخ
جمیع شرایع بود و لهذا آنچه از آنحضرت سؤال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب نمیفرمود و
هرگز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیگردید و در حکم سنگسار زناکار خبر از توریه داد برای اتمام
حجت بر یهود و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعار بمتابعت
انبیا دارد محمول بر اصول دین است که متفق علیه جمیع ادیانست و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت
و صبر بر تحمل مشاق امت و اما پیش از بعثت آنحضرت مدلول اخبار و ادله عقلیه بسیار است آنست که آنحضرت
اهتمام در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی آداب زیاده از همه
کس میفرمود و چون تواند بود که سایر خلق در حداثت سن مکلف بشرایع باشند و عبادت حق تعالی
کنند و اشرف مخلوقات تا چهل سال مطلق مکلف بعبادتی نبوده باشد و راه دین خود ندانند با آنکه
منقولست که آنحضرت انواع عبادات میکرد و بیست حج پیش از هجرت پنهان بجا آورد و آداب حسنه از تسمیه
و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات و روزه و انواع عبادات از آنحضرت صادر میشد و نمیتواند
بود که اینها بمتابعت دیگری شریعت دیگران باشد بچندین وجه اول آنکه اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید
رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از آن باشد و این خلاف ضروری دینست دوم آنکه شریعت
آن پیغمبر را بایست بدانند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود
کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست پس بایست که از علمای آن
ملت اخذ کرده باشد و از جمله معجزات آنحضرت آن بود که خط و سوادی نداشت و با علمای اهل

کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا را بنحوی که در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا
گرفت و ایضا اکثر علمای اهل کتاب در آن عصر فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته ایشان میتوانست
کرد سیم آنکه در احادیث بسیار وارد است که هیچ زمان از حجت خدا خالی نمیباشد اگر حضرت رسالت در ابتدای
تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی حضرت عیسی یا وصی حضرت ابراهیم علیهما السلام را تتبع نماید و باو ایمان
بیاورد و تابع او گردد و بایست این معنی را اکثر اهل مکه بدانند و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می
آید که آنحضرت مرتبه اش پست تر از آن وصی باشد و افضلیت آنحضرت بر سایر خلق از ضروریات دین
اسلام است پس گوییم که پیغمبری آنحضرت همیشه بود و پیوسته بوحی و الهام الهی و شریعت خود عمل مینمود
و بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید و بچندین وجه ناخوش است
اول آنکه عامه و خاصه از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود که من پیغمبر بودم در وقتی که آدم در میان آب و گل
بود و احادیث بسیار وارد شده است که روح آنحضرت را در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث گردانید
و همه بآنحضرت ایمان آوردند و ملایکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیت او آموختند
دوم آنکه حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه قاصعه فرمود که حق تعالی مقرون گردانید به پیغمبر خود از هنگام
که او را از شیر باز گرفتند با نزدیک باو بزرگترین ملکی از ملایکه خود را که دلالت میکرد او را بر مکارم
اخلاق و محاسن افعال اهل عالم در شب و روز و همین است معنی پیغمبری و معلوم شد که شرایع دین خود را از
ملک فرا میگرفت سیم آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی حضرت ابراهیم را بنده خاص خود
گردانید پیش از آنکه او را پیغمبر گرداند و پیغمبر گردانید او را پیش از آنکه رسول گرداند و رسول گردانید
او را پیش از آنکه خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش از آنکه امام گرداند و در حدیث صحیح وارد شده است
که نبی آنست که در خواب ببیند مانند خواب ابراهیم و مانند آنچه میدید رسول خدا ص از اسباب پیغمبری
پیش از آنکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است چهارم
در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر
مؤید اند بروح القدس که ایشان را تعلیم و تسدید مینماید و از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارد
پنجم بنص قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاست و هر فضیلت

وکرامتی که به هر پیغمبری داده اند با آنحضرت زیاده از آن عطا کرده اند پس چون تواند بود که حضرت عیسی ع در
گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا بشرف نبوت فایز گردد و حضرت رسالت با آن جلالت
تا چهل سال خلعت نبوت نپوشد و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه صلوات الله علیهم
در وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشده و حضرت قائم ع در کودکی
در دامان پدر از مسایل مشکله غامضه جواب فرموده و حضرت جواد ع در سن نه سالگی در یک مجلس سی هزار
مسئله غریبه کلامیه را بیان شافی نمود چون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد دویم
خلافست که حق تعالی آنحضرت را چرا امی نامیده اکثر گفته اند برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت
و در اخبار وارد شده است که نسبت بام القری که مکه مشرفه است داده شده و در این خلافی نیست که
آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانکه نص قران بران دلالت کرده است و
خلاف در اینست که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه و حق آنست که قادر بود بر خواندن
و نوشتن چنانچه بوحی الهی همه چیز را میدانست و بقدرت الهی کارهایی که دیگران از آن عاجز بودند
میتوانست اما برای مصلحت خود نمینوشت و چیزها را دیگران مینوشتند و غالب اوقات دیگران از
امر میفرمود میخواندند نامها و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص نامه را میخواندند و
نمینوشت و بسند معتبر منقولست که شخصی از امام محمد تقی ع پرسید که چرا حضرت رسول را امی نامیدند
حضرت فرمود که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمیتوانست چیزی بنوشت فرمود دروغ
میگویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که آنحضرت میخواند و مینوشت بهفتاد و سه زبان بلکه
خدا او را امی نامید برای آنکه از اهل مکه است و یک نام مکه ام القری است یازدهم آنحضرت را خصایص
بسیار بود که دیگران در آنها با حضرت شریک نبودند اول آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب بود
دوم آنکه قربانی بر آنحضرت واجب بود سیم بعضی گفته اند مسواک بر آنحضرت واجب بود چهارم هر
بدی که میدید بایست البته انکار کند پنجم مشورت کردن با صحابه بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب بود
ششم مخیر گردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او و بر
اهل بیت او و در حرمت زکوة سنت و تصدقات سنت خلافست هشتم واجب بودن ادای دین

کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته اند آنحضرت شیر و پیاز میل نمیفرمود و بعضی گفته اند حرام
بود بر آن دهم آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نمیفرمود و بعضی گفته اند بر آنحضرت حرام بود
یازدهم بعضی گفته اند خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود ثابت نیست دوازدهم در وصال
روزه بر آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال آنست که دو روز روزه بدارد و در میان
افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید یا بقصد سیزدهم بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد
دایم جایز بود و بر دیگران حرام است چهاردهم بر آنحضرت حلال میشد زنی که خود را با آنحضرت
ببخشد بدون عقد پانزدهم آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده
باشد در حال حیوة آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود شانزدهم حرام بود که آنحضرت را
بنام ندا کنند که یا محمد و یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قران در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا
نفرموده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر فرموده هفدهم
حرام بود مردم را که صدا را در سخن گفتن بلندتر از صدای آنحضرت کنند هیجدهم حرام بود مردم را
که از پشت حجرها آنحضرت را ندا کنند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت
نیست و ذکر آنها مناسب این رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیات القلوب نمود باب پنجم در امامت
و مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحوی که پیغمبر میکرد
بنیابت و جانشینی پیغمبر نه بسبیل استقلال و در آن چند مقصد است مقصد اول در وجوب نصب امام
بدانکه امت اختلاف کرده اند در آنکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجبست یا نه و بر
تقدیر وجوب بر حق تعالی واجبست یا بر امت و ایضا خلافست که عقل حکم میکند بوجوبش یا بشرع
معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد آنچه فرقه ناجیه امامیه بر آن اتفاق کرده اند
آنست که واجب است بر پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام اما عقلا بچندین وجه اول آنکه هر
دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند چه معلوم است که مردم را
در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رئیسی که در امور مختلفه ایشان را براه راست
هدایت نماید و رفع مخاصمه و مجادله و منازعه و مغالبه ایشان که بالضروره در معاملات و معاشرت

ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان بکند و همه عقول بر اینمعنی مفطورند و چنین کسی یا
نبی است یا امام که جانشین اوست خصوصا بعد از حضرت رسالت صلعم که خاتم پیغمبرانست و بعد از او امید
بعثت پیغمبر دیگر نیست دوم آنکه نصب امام لطفست و لطف بر خدا عقلا واجبست و ایضا اصلح بر حق تعالی
واجبست و شك نیست در آنکه اصلح بحال عباد در همه احوال و ازمان وجود رئیس و حاکمیست علی الاطلاق
که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد
منحصر است در امام سیم آنکه چون بعثت حضرت رسول صلعم مخصوص بزمان آنحضرت نبود بلکه مبعوثست
بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی از جانب خدا مقرر شد و آداب سنن
در هر امری حتی خوردن و آشامیدن و جماع کردن و به بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و
فرایض و مواریث و قضایا و معاملات احکام و اقضیه حقه بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت
مدت قلیلی بود و در آن مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کردند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند
پس هیچ عاقلی تجویز این میکند که خدا و رسول امر عظیم چنین را ناتمام بگذارند و حافظی برای این
امت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مأمون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل باشد مقرر نکنند
و کتاب مجمل غامض ذو وجوه و محاملی در میان ایشان بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته
باشد و آنچه در میان باشد در غایت اجمال باشد و هر کس بنحوی فهمد و معنیی از برای آن تعیین نماید
و با آنکه هزار یك احکام ضروریه در ظاهر آن نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش
باشد و نومسلمانی چند را که هر یك انواع اغراض فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت کرده اند
که هر باطلی که خواهند برای خود تعیین نمایند و آن باطل جاهل هر امری که رو دهد صحابه را
جمع کند و خود مانند خر در گل مانده باشد و از این و از آن پرسد تا بمقتضای اغراض باطل
خود یکی را ترجیح دهد هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا و رسول
روا نمیدارد خداوندی با آن لطف و رحمت نسبت ببندگان خصوصا این امت و پیغمبری با آن مهربانی
و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند پیغمبر بزرگواری
که آن آزارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که یك مرتبه دست

از ایشان برداشت رئیسی و دهقانی که در دهی بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود
کسی تعیین مینماید و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید
پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی تعیین
نمیکند اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد چهارم آنکه مخالفان نیز معترفند
که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا علیهم السلام از آدم تا خاتم آن بود که تا خلیفه برای ایشان تعیین
نمینمود ایشانرا از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسالت صلعم در جمیع غزوات و سفرهای
جزئی که آنحضرت از مدینه مشرفه میفرمود آن بود که تعیین رئیس و خلیفه مینمود و در جمیع بلاد
و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب میفرمود و امر ایشانرا بخود نمیگذاشت پس چون در این مفارقت کبری
و سفر بی انتها احوال ایشانرا مهمل و امور ایشانرا معطل میگذاشت پنجم آنکه رتبه امامت چنانچه
دانستی نظیر منصب جلیل نبوتست اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار
توانند کرد و این باطلست باتفاق و ایضا بر مصالح عامه عباد عقول ناقصه امت کی حکم میتوانند
کرد و عقلای صاحب تدبیر بسیار است که کسی از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند و در
اندك وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند و تغییر میدهند پس ریاست دین و دنیای عامه خلق
چگونه عقول مردم وفا کند و ایضا عصمت در آن شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر از
حق تعالی بر آن مطلع نمیتواند شد و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها
ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوبست بسیار است و در این رساله
بچند آیه اکتفا مینمایم اول آیه وافی هدایه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی یعنی
امروز کامل کردانیدم از برای شما دین شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و شك نیست در
آنکه امام از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست
پس باید که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه
وارد شده است که این آیه شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین صلعم در روز غدیر خم نازل شد دوم
دو آیه کریمه وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ اَهُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَةَ

رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ
بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ مفسران عامه وخاصه گفته اند که یعنی قریش
میگفتند که چرا فرستاده نشد این قران بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره که
در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال و بساتین بسیار داشتند حق تعالی
در رد قول ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا یعنی پیغمبری را و بهر کس
خواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان معیشت ایشانرا در زندگانی دنیا و بعضی را
بلندتر کردیم از بعضی بحسب دنیا بدرجات بسیار تا آنکه بیکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان
بعضی را بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار
تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت اموال و زخارف
دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد بایشان نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت
نبوت را با این رفعت شان باختیار ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر
درجه نبوتست و بعد از نبوت هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که آنرا نیز باختیار
مردم نگذارد و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد از این آیات کریمه
اگر مرد تعصب و عناد دیده بصیرتش را از ادراک آنها نپوشانده باشد سیم حق تعالی میفرماید وَرَبُّكَ
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پروردگار تو می آفریند هرچه
را میخواهد بوده است ایشانرا اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت
این آیه نیز ظاهر است بر گزیننده برای امور دین و دنیا خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند
که این آیه بر رد آنها نازل شد که گفتند خدا چرا پیغمبری را بدیگران نداد چهارم آیات بسیار هست که
دلالت میکنند بر آنکه خدا همه چیز را در قران مجید بیان فرموده است مثل مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ
شَيْءٍ یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب از هیچ چیز وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا و هر چیز را تفصیل داده ایم
تفصیل دادنی وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر
کننده هست پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در قران مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین

باطل م

امام

19

امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی فرموده است أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ
أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها که صاحبان امرند از شما
و چنانچه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی
امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر آمری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول
باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود و الا لازم آید که حق تعالی
مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است و چنین کسی امامیست که حق تعالی نصب کرده است و معصومست
از خطا و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند مقصد دوم در بیان
شرایط امامتست بر قول متکلمین و مشهور آنست که در آن سه شرط معتبر است اول آنکه باید افضل باشد از
همه امت در جمیع جهات خصوصا در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است
و ایضا حق تعالی میفرماید أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ
تَحْكُمُونَ یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است باینکه مردم پیروی او کنند یا کسی که خود
هم نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمی فهمید و چگونه حکم
میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب علم و دانا نیند و آنها که صاحب
علم نیستند متذکر نمیشود این را مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کنید از اهل علم یا اهل قران اگر شما نمیدانید و چون حق تعالی بملئکه وحی کرد که إِنِّي
جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملئکه گفتند آیا قرار میدهی
در زمین کسی را که افساد کنند در زمین و بریزند خونهای مردم را و ما تسبیح و تقدیس میکنیم ترا
حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسما را تعلیم آدم کرد و بآن حجت بر ملئکه
تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق
خلافت است و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم
بزیادتی علم و جسم پس معلوم شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعتست چه ظاهر است آنست

كه زيادتي جسم قوت باشد و شجاعت نيز بزركي بدن دوم از شرايط امامت عصمت است و اجماع علماي اماميه
منعقد است بر آنكه امام نيز مثل پيغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جميع كناهان كبيره و صغيره و
احاديث متواتره بر اين مضمون وارد شده است و ايضا امام امين حق تعالی است بر دين و دنياي مردم هركاه
خود در احكام الهي خيانت كند كي قابل امانت خواهد بود بلكه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی أَتَأْمُرُونَ
النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ يعني آيا امر ميكنيد مردم را بنيكي
و فراموش ميكنيد نفسهاي خود را با اينكه كتاب خدا را ميخوانيد آيا عقل نداريد و قباحت اين امر را نميفهميد
و باز فرموده است اي كروه مومنان چرا ميكوييد چيزي را كه نميكنيد خدا بسيار دشمن ميدارد كه بكوييد چيزي را
كه نكنيد و معلوم است كه كسي كه مستحق اين ملامتها باشد قابل پيغمبري و امامت نيست و ايضا چون حق تعالی خطاب
كرد بحضرت ابراهيم كه من كردانيده ام ترا امام از براي مردم حضرت خليل از اين عطاي جليل بسيار شاد شد و از
براي فرزندان خود طلب كرد و كفت از ذريتي من نيز امامان قرار ده حق تعالی فرمود لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ
يعني نميرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصيتي ستمكار است بر نفس خود و در هر وقت از اوقات
عمر خود كه معصيت كند بر او صادق خواهد بود كه عهد امامت باو نميرسد و ايضا عمده فايده در نصب امام
آنست كه حفظ ناموس شريعت بكند و حافظ شريعت باشد هركاه معصيت و خطا بر او روا باشد امام ديكر
بايد كه او را از معصيت منع نمايد و خطايي كه از او صادر كرده او ظاهر سازد پس آن امام كل خواهد بود نه او و
و ايضا بر امت واجبست كه اطاعت او بكنند در قول و فعل چنانچه در آيه اولي الامر معلوم شد پس اكر اطاعت
بكنند يك چيز بايد هم واجب باشد و هم حرام و ايضا نهي از منكر بر ايشان واجبست اكر بكنند مخالفت باطاعت
و رعايت امام دارد و اكر نكنند ترك واجب كرده خواهند بود و اكر وجوب اطاعت در غير حرام باشد پس بايد
ايشانرا امام ديكر باشد كه حلال و حرام را از او اخذ كنند پس محتاج بدو امام خواهند بود و اكر او هم معصوم
نباشد محتاج بامام ديكر خواهند بود پس يا تسلسل لازم آيد يا منتهي شود بامام معصوم و اين دليل
بچندين دليل بر ميكردد و بعد از تامل معلوم ميشود سيم از شرايط امامت نزد اماميه هاشمي بودن
امامست و آن بنصوص كه بر خصوص هر يك از ائمه صلوات الله عليهم وارد شده است معلوم خواهد شد ان
شاء الله تعالی و سنيان به هيچ يك از اين سه شرط قايل نيستند و اين سه صفت را متكلمين ذكر كرده اند و

كفته اند

كفته اند بايد صفاتي كه در پيغمبر مذكور شد در او باشد بانكه شبهه در نسبش نباشد و پدران ايشان دني
و مادران ايشان غير عفيفه نباشند و از عيوبي كه موجب تنفر خلق است مبرا باشند مانند خوره و پيسي و
كوري و كنكي و درشت خويي و كج خلقي و بخل و دنائت نفس و دنائت صفت مانند جولايي و حجامي و امثالي كه
دلالت بر ضعف عقل كند و امثال اينها و سلطان المحققين نصير الملة والدين رحمه الله در بعضي از رسايلش
كفته است كه در امام هشت شرط معتبر است اول معصوم بودن از كناهان كبيره و صغيره بنحوي كه مذكور شد
دوم آنكه عالم باشد بهر چه در امامت بآن محتاج است از علوم ديني و دنيوي مثل احكام شرعيه و سياسات
بدنيه و آداب حسنه و دفع دشمنان دين و رفع شبهات ايشان زيرا كه غرض از امامت بدون اينها حاصل
نميشود سيم شجاعت براي دفع فتنها و بر انداختن اهل باطل و غالب كردانيدن دين حق زيرا كه اكر او كه
سركرده است بكريزد ضرر عظيم بدين ميرسد بخلاف كريختن بعضي از رعايا چهارم آنكه در جميع صفات كمال
مانند شجاعت و سخاوت و مروت و كرم و علم و هر چه از صفات كمال باشد از همه رعيت خود كاملتر باشد
و الا تفضيل مفضول لازم آيد و اين قبيح است عقلا پنجم آنكه پاك باشد از عيوبي كه باعث نفرت مردم
ميكردد خواه در خلقت مانند كوري و خوره و پيسي و خواه در خلق مانند بخل و حرص و كج خلقي و خواه
در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او يا پدران او و خواه در فعل فرع مثل
صنعتهاي پست و افعال ركيكه زيرا كه اينها منافات با لطف دارند ششم آنكه قرب و منزلت او نزد حق تعالی
از همه كس بيشتر باشد و زهد و عبادت و طاعت او از همه بيشتر باشد هفتم آنكه معجزها از او ظاهر شود
كه ديكران از آن عاجز باشند تا آنكه در وقت ضرورت دليل حقيت او باشد هشتم آنكه امامت او عام
باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فساد ميان رعيت كردد و اثبات اين مدعا باجماع و احاديث
متواتره اولي است مقصد سيم در بيان صفات و خصايص امام است كه از احاديث معتبره ظاهر ميشود و
آنها در احاديث ما بسيار است و در حيات القلوب مذكور است و در اين رساله بعضي را ايراد مينماييم
كليني بسند معتبر از امام محمد باقر ع روايت كرده است كه امام را ده علامت است پاكيزه و ناف بريده و ختنه
كرده متولد ميشود و چون از شكم مادر بزير مي آيد دستها را بر زمين ميكذارد و صدا بشهادتين بلند
ميكند و محتلم نميشود يا خباثت جنابت در او بهم نميرسد و ديده اش بخواب ميرود و دلش بخواب نميرود

یعنی آنچه واقع میشود در آنحال میداند و خمیازه و کمان کشی نمیکند و از پشت سر می بیند چنانکه از پیش
روی می بیند و فضله که از او جدا میشود بوی مشک از او می آید و زمین را خدا موکل کرده است که آنرا
بپوشاند و فرو برد و چون زره حضرت رسالت را میپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از قامتش زیاد
می آید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه رحمة الله علیه از حضرت امام رضا ع روایت
کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بدقایق امور از همه در پیش است و پرهیزکارتر و بردبار
تر و سخی تر و شجاع تر است از همه کس و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و شاید مراد آن باشد که
کاهی چنین است و از حضرت رسول ص دایمی بود و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است بانکه
آنچه از او بیرون آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بوی از مشک خوشتر است و اولی است بمردم از جان
ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند یا انکه مردم بی اختیار این
حالت را نسبت باو بهم میرسانند و مشفق تر و مهربان تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان
و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران بآن
عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیشتر از دیگران اهتمام در ترک آن میفرماید و دعای او مستجاب
حتی انکه اگر بر سنگی دعا کند هر اینه بدو نیم شود و حربها و اسلحه حضرت رسول ص نزد اوست خصوصا شمشیر
ذو الفقار که از آسمان آمده و نزد او نامه هست که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلم تا روز قیامت
در ان نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در ان نوشته است
و نزد امام میباشد جامعه و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذرع است در عرض پوست گوسفند و چون
پیچیده میشود بکندکی ران شتر میشود و در ان نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج شود
و نزد او میباشد جفر بزرکتر و جفر کوچکتر یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در
آنها احکام حدود و غیر آنها هست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند و حتی کناهی که تعزیر آن یک
تازیانه یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و آنرا حضرت رسول ص املا فرموده است و حضرت امیر المومنین
بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است و در ان نامها و احوال
پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای آن آنرا بآنحضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسالت ص

از دنیا

از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه ع را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد
حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المومنین ع
مینوشت و در ان کتاب اخبار آینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که میان امام و حق تعالی
عمودی از نور هست که در ان عمود اعمال بندکان خدا را می بیند و آنچه بر او مشتبه شود در ان نظر میکند
و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که امام را بچند خصلت میتوان شناخت
اول انکه امام پیش از او نص امامت بر او میکند چنانکه حضرت رسول نص بر خلافت حضرت امیر المومنین
کرد صلوات الله علیهم دوم انکه هر چه از او پرسند جواب شافی میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید
سیم انکه خبر میدهد مردم را بآینده چهارم انکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس را بلغت او
جواب میفرماید پنجم انکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه
بل متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است مرده زنده کرده اند
و ایضا چنانکه حضرت امیر المومنین ع مکرر مرده را زنده کرد و حضرت باقر و صادق علیهما السلم ابو بصیر را
بینا کردند و صاحب خوره و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که
حق تعالی بهر پیغمبری داده بود همه را برسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است
و قادر بوده اند بر طی ارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیل طی نمایند بلکه در یک رفتن و گشتن
چندین مرتبه بر دور دنیا بکردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند توریت و انجیل و زبور و صحف
آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی همه نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند
عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از ان جاری میشد و انگشتر
سلیمان و بساط او و سایر آثار انبیا علیهم السلم نزد ایشان بود و اکنون همه نزد صاحب الامر است ع
و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر ان سوار توانند شد که ملکوت آسمان و زمین را بکردند
و هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هر چه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی
از ان اسمها را آصف میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را از دو ماه راه بیک چشم زدن نزد سلیمان
حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود کاهی صدای ملک را میشنیدند و کاهی روح القدس

که خلقتش بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در دل ایشان
نقش میشد و گاهی صدای ملك بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید و
در احادیث بسیار وارد شده است که عمده علم ما علمیست که در هر زمان و در هر ساعت از دریای نامتناهی
علم الهی بر ما فایض میشود و ملئکه و روح که اعظم از ملئکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند
و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آن سال در آن شب مقدر شده است بر او عرض میکنند و علوم
گذشته و آینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بر زمین آمده نزد ایشان هست و وارث
علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمونند که بهر کس نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را
میدانند و در هر درختی و برگی و ریگی و سنگی که امام نظر میکند از ان علمی بر او ظاهر میکردد و تمام
قران و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امام است و جامها و حربها و زرهها و مرکبها
وانگشترها و جمیع اسباط ظاهره و باطنه حضرت رسول صلعم بحضرت امیر المؤمنین ع رسید و نزد سایر
ائمه علیهم السلم منتقل است و صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته
همه در ان مضبوط است و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوقی دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت
رسول در ان مضبوط است و آنرا جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر ع آنرا خواهد کشود و در
احادیث معتبره بسیار منقولست که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته
و روح پر فتوح امام زمان را صلوات الله علیهم رخصت میدهند که باسمانها عروج مینمایند تا
بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قایمه از قوایم عرش دو رکعت
نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود بر میکردند با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال
هر یك از این امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه عرض میکنند بر روح
حضرت رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات الله علیهم و پردهها و دیوارها و کوهها
و دریاها مانع علم ایشان نمیشود و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بر ان مطلع میکردند
از جانب حق تعالی حضرت رسالت پناه ص در هنگام وفات جمیع علوم خود را با میر المؤمنین ع تسلیم کرد
و حضرت امیر فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود

که چون

که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آن وقت
نیز هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و همچنین هر امامی در وقت وفات
جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر از امام غسل و کفن و دفن و نماز نمیکند
و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آنوقت باعجاز امامت و طی
الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که اکثر مطلع نمیشوند چنانچه
حضرت امام رضا علیه السلم در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی ع در خراسان حاضر شد و بتفصیل
در جلاء العیون ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه
حق تعالی خلق شده است و بدنها و دلهای ایشان از طینت عرش آفریده شده است و چون حق تعالی میخواهد
که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شربت آبی از زیر عرش بر میدارد و نزد پدر امام می آورد که او می
آشامد و آن از آب رقیق تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از
برف سرد تر است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از ان آب منعقد میشود و چون چهل روز بر او
میگذرد در رحم روح در او دمیده میشود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را میشنود
و میفهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسد این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ
لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات
مینماید و چون متولد میشود مربع نشسته از جانب پا بزیر می آید و چون بزمین می آید رو بقبله میکند
و دستها را بر زمین میگذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمه شهادت بلند میکند پس ملك
در میان دو دیده اش و دو کتفش همان آیه را نقش میکند پس ندایی از میان عرش با و میرسد که ثابت باش
بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین
منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که ترا دوست دارد واجب کرده ام رحمت
خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در
بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ کرده ام چون ندای منادی تمام شود آیه
شهد الله را تا آخر در جواب منادی بخواند پس در آنوقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را با و عطا کند

و محقق آن شود که روح القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت کنند پس چون برتبهٔ جلیل امامت فایز
گردد حق تعالی در هر شهری مناری و علمی از برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا را در آن ببیند
و بروایت دیگر در آن شبی که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که پدر و مادرش مشاهده نمایند
و چون بزمین آید روبقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بتحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده
بیاید و دندانهایش همه رویده باشد و در یکشبانه روز نور زردی مانند طلا از دستهای او ساطع
باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که خانهای ایشان محل نزول ملایکه است و در خانهای
ایشان مکرر نازل میشوند و حضرت صادق ع فرمود که ملایکه با طفال ما مهربان تر اند از ما در
و دست نزد حضرت بیالشی از بالشهای آنخانهٔ خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملایکه و
بسیار میباشد که ما پرهای ایشان را برمیچینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم و ایشان حجت
خدا اند بر جمیع جن و افواج جنیان بخدمت ایشان می آمدند و حلال و حرام و احکام دین خود را
از ایشان میپرسیدند و ائمه ایشان از خدمات میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت
اژدهای عظیمی در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المومنین ع آمد در وقتی که آنحضرت بر منبر بود
و بلند شد و حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم
عمرو بن عثمن که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت شد چه میفرمائی حضرت
او را بجای پدر خلیفه خود کردانید اینها مجملی است از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند
رسید و غرایب احوال و خفایای اسرار ایشان را عقل اندوه تاب شنیدن آنها ندارد مگر ملک مقرب
یا پیغمبر مرسلی یا مومن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد
و در اخبار وارد شده است که ما را از ربیت خدا مکردانید و بپروردگاری از برای ما قایل مشوید و غیر
اینها آنچه از فضایل و کمالات برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود حق تعالی فرموده است قل لو کان
البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا یعنی بگو یا محمد
اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر اینه آخر شود دریا پیش از آنکه
تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم بمثل آن دریا مداد و در احادیث وارد شده است

که مائیم

که مائیم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا نمیتوان کردن چنانکه گفته اند بیت کتاب فضل ترا
آب بحر کافی نیست که ترکنی سر انگشت و صفحه بشماری مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و
آن بچند وجه میتواند شد اول که از همه ظاهرتر است و آسانتر و مناسب لطف و حکمت الهی آنست
چنانچه دانستی نص حضرت رسول است صلعم بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه
معلوم خواهد شد که ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم همه منصوصند بامامت از جانب خدا و رسول و
امام سابق دوم افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع
امت امامت از ایشان بیرون نیست سیم معجزه که مقارن دعوای امامت باشد و آنچه سنیان
دعوی میکنند که امامت ببیعت معدودی قلیلی حاصل میشود اگرچه یک کس باشد چنانکه ابوبکر
ببیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند میباید پنج کس بیعت کنند چنانکه عمر در شوری باجتماع پنج
نفر اکتفا کرد و زیاده از پنج نگفته اند امریست که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند که با وجود اغراض
باطله و خیالات فاسدهٔ خلق همین که پنج نفر یا یک نفر با جاهلی بیعت کنند باید که جمیع خلق در امور
دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگرچه آن مخالفت
کننده علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند و بر مردم اطاعت یزید
پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی جگر گوشهٔ رسول خدا و سید جوانان بهشت برای مخالفت
آن ظالم جایر ولد الزنای شارب الخمر بانواع عیوب آراسته جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که
خفیه در سقیفهٔ بنی ساعده باتفاق چند منافق دشمن امیر المومنین واقع شود بدون حضور
حضرت امیر المومنین و حسنین صلوات الله علیهم و احدی از بنی هاشم و بدون خبر سلمان و ابوذر
و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر صحابه واقع شود و آنرا اجماع نام کنند و بجبر امیر المومنین
و سایر صحابه را کشند و ببیعت آورند این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود
نویسند آیا عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست عامهٔ دین و دنیا را که تالی رتبهٔ نبوت است
بر چنین بازیچه بنا گذارد اگر رئیسی در دهی خواهند تعیین کنند تا اکثر اهل آن قریه بر کسی
اتفاق نکنند تعیین آنرا عقلا نمی پسندند و تفصیل این امور انشاء الله بعد از این مذکور میشود

پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر است که مذکور شد و هر یک از آن سه امر در باب
هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم باخبار متواتره و از ثقات و معتمدین رواة شیعه امامیه که
علم بصدق و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده و بعین الیقین حقیت
آنها را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را بر ایشان
حجت کردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده اند
بر ایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجت کردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان
احادیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور منافقان صحابه برای طمع منصب و
مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت کردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید
کرما از احادیثی که متواتر و منقول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیت مقبول
مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب معتبره ما مذکوره
استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص کتب ایشانست و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز
حکم کرده اند که موضوع است استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان در این زمانها
اکثر کتبی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول بوده و بر فضایل اهل بیت و مثالب خلفای
ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان متروک است فقیر در این رساله از کتب معتبره متداوله میان
ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند
و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشانست جمیع احادیث صحاح سته ایشان را که عبارتست
از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی
در آن کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر علمای ایشانست و طیبی و دیگران
بر آن شرحها نوشته اند و الحال در جمیع بلاد ایشان متداولست و معتمد اند و در او کتابش میگوید
که من این احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هرگاه حدیثی را با ایشان نسبت دهم چنانست
که بحضرت رسول صلعم نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علمای ایشانست و
کتابش میان ایشان متداولست و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای

ایشانست و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلای ایشانست و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان
بر نقل از آنست و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود
و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث اهل بیت علیهم السلام را در کتاب حیات القلوب ایراد کرده ام
و بدانکه مذهب فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسول صلعم بنص خدا و رسول علی
اوست ع بن ابی طالب است و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت رسول نصب کردند و خلیفه اول ابوبکر
عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دوم اوست و عمر در وقت مردن شوری میان شش کس قرار داد
امیر المؤمنین ع را داخل آن شش نفر کرد و تدبیری کرد که یا امیر المؤمنین کشته شود یا بناچار با عثمان
بیعت کند زیرا که حضرت امیر المؤمنین ع را با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی
وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر
باشند کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگر را آن سه نفر را
که عبد الرحمن در میان آنها است اختیار کنند و سه نفر دیگر که اتفاق نکنند آنها را بکشند چون بیرون آمدند
حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان
داماد عبد الرحمن است و دانسته که این سه نفر از هم جدا نمیشوند نهایتش آنست که طلحه و زبیر با من باشند
چون عبد الرحمن در آن طرفست باید یا من کشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و آخر چنان شد در روز
شوری بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد همه تصدیق کردند و با وجود آن
عبد الرحمن بحضرت امیر المؤمنین ع گفت با تو بیعت میکنم بشرطی که عمل کنی بکتاب خدا و سنت رسول و سیرت
ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و برای
آن این سخن گفت که میدانست که حضرت سیرت آن دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان
سخن را با عثمان لعین گفت او قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز
بجبر بیعت کردند پس خلیفه سیم او را میدانند بمحض تدبیر عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای
عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه برحق امیر المؤمنین بیعت کردند
لهذا آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از منافقان بخوش آمد خلفای عباسی

اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول ص عباس ع حضرت دعوای خلافت کرد و او خلیفه است و بطلان
آن قول بسی ظاهر است و اصحاب آن بحمد الله منقرض شده اند و کسی نمانده است و باثبات خلافت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بطلان آن قول نیز ظاهر میشود مقصد پنجم در بیان بعضی از آیات که دلالت
بر امامت و فضیلت حضرت امیر المؤمنین ع میکند اول آیه وافی هدایة إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ یعنی نیست صاحب اختیار و اولی
بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند آنها که بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة
را در حالتی که در رکوع اند و عامه و خاصه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه در شان آنحضرت نازل شده
حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت حضرت رسول ص
و گفتم چون ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند
یاد کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم
برخواستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی سؤال میکردند
که ناگاه سایلی سؤال کرد پس علی ع در رکوع انگشتر خود را باو داد و سایل برسول خدا خبر داد که علی در
رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول این آیه را با آیه بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت
کرده است که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله
عنه حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا ص باین دو گوش و الا کر شود
هر دو و دیدم باین دو چشم و الا کور شود هر دو که میگفت علی قاید و پیشوای نیکوکاران است و کشنده
کافران است و یاری کرده شده است هر که او را یاری کند مخذول است هر که او را یاری نکند بدرستی که من
نماز کردم روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر را پس سایلی در مسجد سؤال کرد و کسی باو چیزی
نداد سایل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سؤال کردم در مسجد
رسول خدا و کسی بمن چیزی نداد و در آن حال علی ع در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سایل
با انگشت کوچک دست راستش و پیوسته انگشتر در آن انگشت میکرد سائل آمد و انگشتر را
از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و آنرا مشاهده نمود چون از نماز فارغ

شد

شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت پروردگارا سینه
مرا گشاده گردان و آسان گردان برای من کار مرا و بگشا گره را از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان
از برای من وزیری از اهل من که آن هرون است و محکم گردان بآن بازوی مرا و شریک گردان او را
در کار من پس تو دعای او را مستجاب گردانیدی و باو خطاب کردی که بزودی محکم گردانم بازوی
ترا ببرادر تو و برای شما هر دو سلطنتی و استیلائی بدهم خداوندا منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو
خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری
از اهل من که آن علی است و محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود
که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را بر آنحضرت خواند و
سیوطی بسندهای بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن البیع
و واحدی و سمعانی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان
خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبة بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن
الربیع و عبایة بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر
و غیر او بنظم آورده اند و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنست که انما کلمه حصر است و ولی در لغة
بچند معنی آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی آخر نزدیکند بیکدیگر
و دو معنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست زیرا که یاور و دوست مؤمنان مخصوص خدا
و رسول و بعضی از مؤمنان که موصوف باین صفات باشند نیست بلکه همه مؤمنان یاور و دوست
یکدیگرند چنانچه حق تعالی فرموده است والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض و ملائکه نیز
محب و یاور مؤمنان اند چنانکه فرموده اند نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ
بلکه بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مؤمنان میباشند و اگر گویند که آیه بلفظ جمع وارد شده
چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوییم که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار
تعظیم یا نکات دیگر و در آیات کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوای اختصاص نمیکنیم زیرا که در
احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه در اینجا داخلند و هر امامی در قرن امامت البته باین

فضیلت فاین میکردد و صاحب کشاف کفته است که مراد ازین آیه هر چند آنحضرتست اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و مؤیدِ انکه آیه در شان آنحضرتست و مراد بولایت امامتست آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول ص لشکری فرستاد و حضرت امیر المؤمنین ع را امیر آن لشکر کردانید چون حضرت فتح کرد یک کنیزی را دید از غنیمت از برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول ص برسند این را بحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که چون مسلمانان از جنگ بر میکشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند بعد از ان بخانهای خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی از ان چهار نفر برخاست و کفت علی چنین کرد حضرت رو از او کردانید پس دوم برخاست و همان سخن را کفت باز حضرت رو از او کردانید و سیم نیز کفت حضرت رو از او کردانید چون چهارم نیز کفت رو بایشان کرده غضب از روی مبارک ظاهر بود و سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستی که علی از منست و من از اویم و او ولی هر مومن است بعد از من و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول ص بعلی بن ابی طالب ع کفت تو ولی هر مومنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولیکه در آیه است در شان اوست و از فقره اولی در حدیث اول معلوم است که اختصاصی که حضرت را با آنجناب بوده دیگری را نبوده و ایضا تخصیص بعد از خود در هر دو حدیث دلیل بر خلافتست زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نیز بود و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت ابو بکر و عمر و عثمن و محکوم حکم ایشان نمیتواند بود دوم آیه کریمه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی ای کروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و راستکویان در همه چیز خصوصا در دعوای ایمان بکفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشانست در کفتار و کردار نه انکه ببدن و جسد با ایشان باشند زیرا که این محالست و بی فایده و معنی امامت همین است و چون خطابهای قران مجید عام است و شامل جمیع امت و همه زمانها هست باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند و کو

کہ صادق

که صادق فی الجمله مراد نیست والا لازم آید که هر که یک راست بکوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر حضرت رسول ص و دوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس حقیت مذهب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد با انکه سیوطی در تفسیر در منثور و ثعلبی در تفسیر از ابن عباس و حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند که مراد از صادقین علی بن ابی طالب است ع و از ابراهیم بن محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت باقر ع روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که فرمود صادقان مائیم که عترت آنحضرتیم و از حضرت صادق ع منقولست که صادقون آل محمد اند علیهم السلم و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد بصادقین آنهایند که خدا فرموده است در شان ایشان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا یعنی از جمله مؤمنان مردانی چند هستند که راست کفته اند آنچه را که با خدا عهد و پیمان بسته بودند که با رسول امین ثبات قدم بورزند و با دشمنان دین قتال بکنند و نکریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان اهل بیت علیهم السلم نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و امیر المومنین علیهم السلم اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول ص برندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند و انکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین ع بود و از جنک نکریختند مانند ابو بکر و عمر و عثمن و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب نزول از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین ع فرمود که منم انکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی و دو واسطه دلالت این آیه نقل میکنیم برای تشیید این مدعا یکی از مشاهیر علمای عامه دیکر از اعاظم علمای خاصه اول آنست که فخر رازی که امام سنیانست در تفسیر کفته است که حق تعالی در این آیه امر کرده است مؤمنان را

مشهور ره

که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروطست بوجود
آن چیز پس ناچارست که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و
این دلیلست بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است
که خطابهای قران متوجه جمیع مکلفین هست تا روز قیامت و ایضا لفظ آیه شامل جمیع اوقات هست و
تخصیص بعضی از ازمنه که از آیه معلوم نیست موجب تعطیل حکم آیه است و ایضا حق تعالی اول امر کرده است
ایشانرا بتقوی و این امر شامل هر کس هست که تواند بود که متقی نباشد و خطا بر او جایز باشد پس آیه کریمه
دلالت میکند بر آنکه هر که جایز الخطاست واجبست که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجبست و آنها ایند
که حکم کرده است خدا بآنکه صادقند و ترتب حکم در این باب دلالت کند بر آنکه از برای این واجبست بر جایز
الخطا که اقتدا و پیروی کند صادق را که مانع باشد از خطای او یعنی در همه زمانها هست باید که
معصوم نیز در هر زمان بوده باشد ما این را قبول داریم اما ما میگوییم که معصوم جمیع امت است و شیعه
میگویند یک شخص از امت است و ما میگوییم که آن قول باطلست زیرا که اگر چنین بود بایست که ما
بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما که نمیشناسیم چنین کسی را در میان امت تا اینجا ترجمه
کلام آن پیشوای اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر دست و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام
دلیل با نهایت اتقان چنین جواب سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر گردانیده
و اگر چه بر هیچ عاقل ضعف این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه جواب
او را میگوییم اول آنکه هرگاه تصریح کرد که در هر زمان احتیاج معصوم هست از برای تحفظ از
خطا هیچ عاقل تجویز میکند که در این اعصار که ملت حضرت رسالت مشرق و مغرب عالم را گرفته است
احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچکس در این مسئله مخالفت نکرده
باشد خصوصا با این تشتت آرا و اهوا که در میان امت بهم رسیده است همین فاضل که دعوی میکند
که تبحر او از همه علما بیشتر است معلوم نیست که در ده مسئله مذهب امامیه را داند چه جای سایر فرق و
اگر بر فرض محال همه را ببیند و از همه بشنود از کجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را باو گفته اند
گاه باشد تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب امامیه جایز است و ایضا از کجا معلوم میتواند شد

که تا مردن

که تا مردن بر این مذهب باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرطست در تحقق اجماع دوم بر تقدیر
تسلیم که چنین اجماعی ممکن است و علم بتحقق آن بهم میتواند رسید در قلیلی از مسایل خواهد بود پس
رفع خطا بالکلیه کی میشود سیم آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آن آنست که مامورین بکون با صادقین
غیر صادقین باشند و از این وجه ظاهر میشود که عین یکدیگر نیند چهارم آنکه آنچه در نفی مذهب
شیعه گفته است که اگر میبود میبایست ما بدانیم که کیست مثل آنست که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت
رسول باطلست زیرا که اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم و حقیت او را بدانیم یا یهود گویند که
اگر حضرت عیسی ع پیغمبر بود بایست ما حقیت او را بدانیم و حلش آنست که این را حمل بتقصیر ایشان
باید نمود و تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلایل و اخبار و آثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضای
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر
نگردیده و مظنون بظن صادق آنست که حق بر ایشان ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و متابعت اهوای
نفسانی اظهار نمیکنند و اگر گویند وجوهی که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می آید
جواب میگوییم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند
یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان آنها داخل نباشد
حجت نمیدانند زیرا که چنانکه بر هر یک خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است و علم بدخول معصوم
در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بآن ممکن است که از برای ایشان حاصل شده باشد
و این رساله محل تحقیق این سخن نیست دوم از شیخ سدید مفید رحمة الله علیه سؤال کردند از تفسیر این
آیه کریمه و آنکه در شأن که نازل شده است شیخ قدس الله روحه در جواب فرمود که این آیه جلیلة الدلالة در
شأن حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند
جاری شده و در این باب احادیث بسیار وارد شده است و در سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس
الهی در این آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقانرا و از ایشان جدا نشوند و باید که آنها را
که ندا کرده و امر فرموده غیر آنها باشند که ایشانرا مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محالست که کسی را
امر کند که با خود باشد و متابعت خود کند پس گوییم که مراد از صادقان یا جمیع است که گویا مند یا بعضی

ازایشان اند و اول باطل است زیرا که هر مؤمنی باعتبار ایمان صادقست و دران دعوی راستکوست
پس لازم آید که همهٔ مؤمنان مامور باشند بمتابعت خود و این محال است و اکر بعض ایشان مراد باشد یا بعض
معهود معلومی مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا انکه بعض غیر معهودی مراد است بنابر اول
باید که آنجماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشانرا شناسند و روایات باسم و نسب ایشان وارد
شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را بغیر آنجماعت که ما دعوی میکنیم باطل است
زیرا که معلوم است که در حق دیکری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت
رسول تعیین ایشان بخلافت نشده بود و بنابر دوم که بعض غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن
البته تعیین و تخصیص آن بعض بشود و الا تکلیف بامر مجهولی خواهد بود که اتیان بآن نتوانند نمود
و آن محالست و معلوم است که در غیر ائمهٔ ما علیهم السلم کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیتوانند کرد پس
ثابت شد که مراد ایشانند و ایضا دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که در این
آیهٔ کریمه امر شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون امری نشده است
پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان
کنند و آن محال است و چون عصمت امریست باطنی که کسی بغیر حق تعالی بران اطلاع ندارد پس باید که نص
بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شده که ایشان
مرادند و اما دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن صادقانرا باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین ع
آن اوصاف مجتمع نکردیده زیرا که فرموده لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ یعنی نیست نیکی
انکه بکردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ
وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ و لیکن نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای
خدا و پیغمبران وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ
وَفِي الرِّقَابِ و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج بآن یا محبت عطا یا محبت خدا بخویشان
خود یا خویشان حضرت رسول و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و بمسافران که بخانهٔ خود نتوانند
برکشت و بکدایان سؤال کننده و آزاد کردن بندکان وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ

بعهدهم

بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ
أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و برپا دارد نماز را در اوقات فضیلت با آداب و شرایط و ادا کند زکوة را و انها که وفا
میکنند بعهد خود که باخدا و با مردم کرده اند و آنها که صبر میکنند بر فقر و بدحالی و در مرض و درد و آزار و
در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند آنها که راست کفته اند و صادقند در دعوای ایمان و وفای بعهود
و ایشان پرهیزکارانند پس شیخ مفید رح فرموده است که حق تعالی در این آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را
پس شهادت داده است برای کسی که اینها در ان کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است
صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی و بیان حصر است پس آیهٔ اولی را با این آیه ضم میکند
مفادشان این میشود که متابعت کنید صادقانی را که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل کردیده است
و ما در میان صحابهٔ حضرت رسول ص بغیر حضرت امیر المؤمنین ع کسی را نمی یابیم که این خصلتها در ان مجتمع شده
باشد پس باید که مراد از صادقین در آیهٔ اول او باشد و جمیع امت مامور باشند بمتابعت او در جمیع امور
زیرا که در آیه تخصیص بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع و کمال این اوصاف در آنحضرت آنست که
در اول آیه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در انکه
آنحضرت پیش از همه کس ایمان باینها آورد و باخبار متواتره میان خاصه و عامه اول کسی بود از مردان
که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول ص بفاطمه ع کفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همهٔ
صحابه قدیم تر است اسلام او و انقیاد او و از همه بیشتر است علم او و متواتر است که حضرت امیر ع فرمود
منم بندهٔ خالص خدا و برادر پیغمبر او و نکفته است این سخن را احدی پیش از من و نخواهد کفت احدی
بعد از من مکر بسیار دروغ کوئی افترا کننده نماز کردم پیش از دیکران هفت سال و میفرمود که خداوندا
اقرار نمیکنم برای احدی از این امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من و کفت در وقتی که سخن از خوارج
بآنحضرت رسید آیا میکویند که علی دروغ میکوید من بر که دروغ می بندم بر خدا دروغ میکویم و حال
انکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده است یا بر رسول خدا افترا میکنم و حال انکه من پیش از همه کس باو ایمان
آوردم و تصدیق او کردم و یاری او نمودم و حضرت امام حسن ع فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت
در این شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او پیشی نکرفته اند و آیندکان در کمالات باو نمیتوانند رسید

ودلایل بر این بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میکردد پس حق تعالی بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات
را فرموده و بنصوص قرآنی واحادیث متواتره آنحضرت در این صفات از همه در پیش است حق تعالی در
سورهٔ هل اتی میفرماید وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا یعنی و میخورانند طعام را
با کرسنکی و محبت آن یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و راویان
عامه و خاصه بر انکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم
نازل شده است و باز فرموده است الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ
أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنهاکه انفاق میکنند مالهای خود را در
شب و روز پنهان و آشکار پس از برای ایشانست اجر ایشان نزد پروردکار ایشان و نیست خوفی بر
ایشان و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت شیخ کفته است روایات مستفیضه وارد شده است
که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده و خلافی نیست در انکه آنحضرت بکد ید خود جمع کثیری
از غلامان را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع و بساتین و باغهای بسیار اکه بدست حق
پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از ان بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آن نیز در شان
آنحضرت است بدلالت آیهٔ انما ولیکم الله که اتفاق کرده اند اهل نقل بر انکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة
داد این آیه نازل شد **مؤلف** کوید که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر ان معنی کرده باشد بانکه واو و آتی
الزکوة را واو حالی کرفته باشد بقرینهٔ این آیه و قرینهٔ آنکه ایتاء مال سابقا در این مذکور شده و تاسیس
اولی است از تاکید پس شیخ کفته است که بعد از این حق تعالی فرموده و فای بعهد او و هیچیک از صحابه نیست
که نقض عهد ظاهر انکرده باشد یا نسبت این باو نداده باشند مکر آنحضرت که کسی احتمال این نمیدهد
که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول کرده باشد در یاری و جان فشانی و حمایت آنحضرت
پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حق تعالی صبر بر بلاها و شداید و جنکها را فرموده و معلوم است که کسی
بغیر آنحضرت در جنکها لو شده تها صبر نکرد و اوست که باتفاق دوست و دشمن در هیچ جنکی پشت نکرد و نکریخت
و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از انکه حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرد فرمود که ایشانند که صادق و
راست کویند نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزکارانند یعنی آن صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم

آن

۲۹

آنست که این صفات همه در او مجتمع باشد و او امیر المؤمنین است و تعبیر از او بلفظ جمع از برای تعظیم و
تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند در وقتی که خواهند اشاره برفعت و علو
منزلت او کنند و کاهست که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره بانکه جمع دیکر نیز باو در این امر شریکند
و در اینجا این نیز مراد میتواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم در این مرتبه و در این صفات
جلیله با آنحضرت شریکند **مؤلف** کوید که ثعلبی در تفسیر از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که
حضرت امیر المؤمنین ع چهار درهم داشت و مال دیکر چیزی بغیر آن نبود پس یکدرهم را پنهان و یکدرهم
را علانیه و یکدرهم را در روز و یکدرهم را در شب تصدق کرد پس این آیه در شان او نازل شد الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید رحمه الله کذشت و از زید بن رومان
روایت کرده است که در شان هیچکس آیات قرآن آنقدر نازل نشد که در شان حضرت علی ع نازل شد
سیم در احادیث بسیار از طریق موالف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق بآنحضرت شده است
چنانچه ابن مردویه و حافظ ابو نعیم در حلیه و سیوطی در در منثور و دیکران از ابن عباس و مجاهد
روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی
انکسی که راستی را آورد و تصدیق بان کرد ایشانند پرهیزکاران کفته اند انکس که صدق را آورد حضرت
رسولست و انکه تصدیق بآن کرد علی بن ابی طالب است و بنا بر این موصول در و صدق مقدر است و کوفیان
از اهل عربیت تجویز حذف موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است که وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ احمد بن حنبل و جمع دیکر
از ابن عباس و دیکران روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شده است و بروایت
دیکر ابن عباس کفت که در شان علی و حمزه و جعفر نازل شد و ابن عباس کفت یعنی آنها که ایمان آوردند
بخدا و رسولان او ایشانند بسیار راستکویان و تصدیق کنندکان و کواهان بر پیغمبران بر انکه ایشان
تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشانست مزد ایشان بر تصدیق رسالت حضرت رسول و نور ایشان
بر صراط و باز حق تعالی فرموده است وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا یعنی آنها که اطاعت

کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهااند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و
صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از
پیغمبران درجهٔ ایشان از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت و عامه
و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که علی بن ابی طالب ع صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و
احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول ص روایت
کرده اند که صدیقون سه نفرند حبیب نجار که مؤمن آل یس است و خربیل که مومن آل فرعون است
و علی بن ابی طالب و او افضل ایشان است و ثعلبی بسند دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان
امتها سه نفرند که کافر نبودند بخدا یک چشم زدن علی بن ابی طالب و صاحب آل یس و مؤمن آل
فرعون پس ایشانند صدیقان و علی بن ابی طالب افضل است از ایشان و ایضا حافظ ابونعیم
روایت کرده است از عباد بن عبد الله که شنیدم که حضرت امیر المؤمنین ع میگفت منم صدیق
اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغ گویی هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق
در لغت و عرف مرادف معصوم است یا نزدیک بآن صاحب صحاح گفته است که صدیق دایم التصدیق است
و کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار خود و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در
شان حضرت ادریس ع گفته است انه کان صدیقا نبیا و در حق یوسف گفته است یوسف ایها
الصدیق و کسی که مصداق این آیات و صاحب این صفات باشد البته بامامت و خلافت احق است
از کسی که بهره از اینها نداشته باشد و او را با فتراء صدیق گویند چنانکه برعکس نهند نام زنگی کافور
چهارم حق تعالی میفرماید افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا پس کسی که بر
حجتی و برهانی از جانب پروردگار خود باشد و از پی او باشد گواهی از او مثل کسی است که چنین
نباشد آنکه بر بینه است حضرت رسول خدا است ص و در شاهد خلاف است و در احادیث معتبره وارد
شده است که مراد از شاهد حضرت امیر المؤمنین ع است که گواه بر حقیت آنحضرت است و ابن ابی الحدید
و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد
بن عبد الله و عبد الله بن الحرث که روزی حضرت امیر المؤمنین ع بر منبر فرمود که کسی از قریش

نیست

نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او نازل نشده باشد پس مردی پرسید در شان تو
کدام آیه نازل شده است حضرت در غضب شد و فرمود که در سورهٔ هود نخوانده این آیه را رسول خدا بر
بینه است از جانب پروردگار خود من گواه اویم فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است
که حق تعالی از برای شرافت این گواه فرموده است که از او است یعنی مخصوص اوست و بمنزلهٔ پارهٔ ای است از او
و بنا بر این تفسیر باید که حضرت امیر تالی حضرت رسول باشد و بعد از او بلافاصله خلیفه باشد و اگر
تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و ایضا دلالت
بر عصمت آنحضرت نیز میکند زیرا که بگواهی یک کس هرگاه معصوم نباشد مدعی ثابت نمیشود پنجم انما
انت منذر و لکل قوم هاد یعنی نیستی تو یا محمد مگر ترساننده اینگروه از عذاب الهی و از برای هر
قومی هدایت کننده هست و بعضی گفته اند یعنی و تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسی که در سیاق
آیه تفکر کند می یابد که معنی اول ظاهرتر است و بر آن احادیث مستفیضه از طریق شیعه وارد شده است
و عامه نیز بطرق متعدده روایت کرده اند چنانکه در شواهد التنزیل از ابی بردهٔ اسلمی روایت کرده است
که روزی حضرت رسول ص آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ شد دست علی ع را گرفت و بسینهٔ
حقایق دفینهٔ خود چسبانید و گفت انما انت منذر پس دست بر سینهٔ با سکینهٔ علی گذاشت و گفت
و لکل قوم هاد پس گفت توئی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن گواهی
میدهم که تو چنینی و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است در کتاب ما نزل من
القرآن فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد دست مبارک
خود را بر دوش حضرت امیر ع گذاشت و گفت توئی یا علی هادی و بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان
بعد از و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و ابو نعیم بسند دیگر از حضرت رسول ص روایت
کرده است که منم منذر و هادی علی است یا علی بتو هدایت می یابند هدایت یافتگان و بروایت دیگر از
حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است که منذر حضرت رسول است و هادی مردیست از بنی هاشم و
معلوم است که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از آنکه این روایت را بدو سند از حضرت امیر المؤمنین ع
روایت کرده است گفته یعنی نفسه یعنی حضرت مردی از بنی هاشم خود را اراده کرده است و عبد الله بن

احمد بن حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیهٔ کریمه بنا بر تفسیری که در روایات
مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر آنچه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه رضوان الله علیهم
قایلند که هیچ عصری خالی نمیباشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا
امامی که هدایت نماید مردم را بدین خدا و طریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانکه
عقل نیز بر این شاهد عدلست [illegible] وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ ۲
بِالْعِبَادِ یعنی و از جملهٔ مردم کسی [illegible] که میفروشد جان خود را برای طلب خشنودی خدا و خدا مهربانست
ببندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان
مولای مؤمنان نازل شد در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول ص و آنحضرت از جانب خدا
مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار برود و کفار قریش در آن شب بر گرد خانهٔ آنحضرت بر آمدند و
انتظار صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در جای خواب خود
بخواباند که کفار گمان کنند که حضرت رسول است و حضرت بیرون رود و چون حضرت رسول ص این بشارت
بحضرت امیر داد شاد شد و بشکر این نعمت که جان شیرین خود را فدای جان عالمیان میکند سجدهٔ
شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر برهنهٔ مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و در آن
وقت این آیهٔ کریمه نازل شد و نزول آیه را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق
متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ
ابو نعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و غزالی در احیاء و سایر مورخین و محدثین
و شعرا و ما در این رساله بر چند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا مینمائیم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی
از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین ع نازل شد در شبی که حضرت
رسول بغار رفت و علی بن ابی طالب در فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است که چون حضرت
رسول ص ارادهٔ هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المؤمنین ع را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت
را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود بایشان رد کند و در شبی که خواست بغار رود و مشرکان
بخانهٔ آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برو

۳۱

و حضرمی سبزی که من بر خود میپوشم در شبها بر خود بپوش و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد
مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام
که من میان شما برادری قرار داده ام و عمر یکی از شما را دراز تر از دیگری گردانیده ام کدام یک از شما دیگری را
بر خود اختیار میکند بطول زندگانی پس هیچیک دست از طول زندگانی خود بر نداشتند و اختیار طول
حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب نبودید که من او را با محمد
برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او گردانید و زندگانی محمد را بر زندگی خود اختیار
کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمایید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل
نزدیک سر حضرت امیر نشست و میکائیل نزدیک پاهای او و جبرئیل ندا میکرد که به به کیست مثل
تو ای پسر ابو طالب خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حق تعالی این آیه را بر حضرت رسول فرستاد در
وقتی که متوجه مدینهٔ طیبه بود در شان علی ع و حافظ ابو نعیم نیز نزول این آیه را در شان آنحضرت
از ابن عباس روایت کرده است دوم آیهٔ کریمهٔ تطهیر است إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه بر طرف کند از شما شرک و گناه را
و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک گرداند شما را پاک گردانیدنی بدانکه احادیث متواتره از طریق
عامه و خاصه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم
نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبرهٔ ایشان مذکور است چنانکه ثعلبی از ابو سعید خدری
روایت کرده است که رسول خدا فرمود که این آیه در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام نازل
شد و ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت رسول در خانهٔ
من بود و حضرت فاطمه علیها السلام حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه
آنحضرت بود و در زیرش عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول بفاطمه
گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و همه نشستند و مشغول
خوردن آن حریره شدند در این وقت حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول زیادتی
عبا را گرفت و بر ایشان پوشانید و دست مبارک را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا

اینما اهل بیت من و مخصوصان منند پس از ایشان دور کن رجس را و پاک گردان ایشانرا پاک گردانیدنی
ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود
که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل آنها نکرد و ایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم
رفتم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم
گفت در باب علی چه میگویی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترین مردان بود نزد حضرت رسول صلعم
و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت
رسول ایشانرا در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهل بیت و مخصوصان و دوستان منند
پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان ایشانرا پاک گردانیدنی من خواستم داخل شوم
گفت دور شو و ایضا نزول این آیه در شان ایشان از عبدالله بن جعفر طیار روایت کرده است
و آنکه زینب زوجه حضرت خواست داخل شود راضی نشد و از واثله بن الاسقع روایت کرده است
و آنکه حضرت فرمود و اهل من احقند یعنی سزاوار ترند بخلافت و هر چیزی و از ابن عباس نیز روایت
کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت که این آیه در خانه من
نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از
ازواج رسول خدایی و در آنخانه در وقت نزول آیه حضرت رسول و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام
بودند و عبایی برایشان پوشانید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند دور گردان از ایشان
رجس را و پاک گردان ایشانرا پاک گردانیدنی و در جامع الاصول گفته است و بروایت دیگر حضرت فرمود
که اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس ام سلمه استدعا کرد که داخل شود در ایشان حضرت قبول ننمود
و فرمود که عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه همین مضمون را روایت کرده است
و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول
بیرون آمد و عبای منقش سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم را داخل عبا
کرد و این آیه را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که متعصب
ترین علمای ایشانست در کتاب صواعق محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد آنست که این آیه

در شان

در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم نازل شده است باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح
مسلم و جامع الاصول روایت شده که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت اهل
بیت اویند زید گفت نه بخدا سوگند زن در مدتی با شوهر میباشد و چون طلاقش گفت بخانه پدرش
میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان اویند که صدقه برایشان حرام است و
در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده که انس بن مالک گفت چون آیه تطهیر در شان اهل بیت علیهم السلم
نازل شد تا قریب بشش ماه چون حضرت رسول بنماز بیرون می آمد بدر خانه حضرت فاطمه ع می ایستاد
و میگفت الصَّلوٰة اَهلَ البَیت یعنی بنماز حاضر شوید ای اهل بیت من پس آیه تطهیر را تلاوت مینمود
تا آخر آیه و عامه و خاصه بطرق بسیار از ابو سعید خدری و از انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و
واثله بن الاسقع و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شان آل عبا علیهم السلم نازل شد پس باخبار
متواتره عامه و خاصه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج نفر است و زنان حضرت رسول و سایر خویشان
آنحضرت داخل نیستند پس آیه دلالت میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی
معصومند زیرا که اراده را بچند معنی اطلاق میکنند اول اراده که بعد از آن بلا فاصله مراد حاصل
شود چنانکه حق تعالی فرموده اِنَّما اَمرُهُ اِذا اَرادَ شَیئاً اَن یَقولَ لَهُ کُن فَیَکون یعنی نیست امر خدا
مگر آنکه هرگاه اراده کند چیزی را که بگوید مر او را باش پس آن می باشد و بهم میرسد دوم اراده بمعنی عزم و آن
در حق تعالی محالست و نمیباشد و آیه سابقه نیز صریحست در آنکه اراده الهی تخلف از مراد نمیکند سیم
اراده بمعنی تکلیف و این معنی در این آیه احتمال ندارد بچند وجه اول آنکه کلمه انما باتفاق اهل عربیت
دلالت بر حصر میکند و تکلیف نهادن رجس خصوصیتی با اهل بیت ندارد و بلکه جمیع مکلفین حتی
کفار مکلفند باین امر حق تعالی فرموده است من نیافریده ام جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت
کنند دوم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این آیه برای مدح و تشریف بود
لهذا حضرت رسول ایشانرا مخصوص گردانید و عبا بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان
اهل بیت و مخصوصان منند پس آیه موکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانچه فخر رازی با آن
تعصب گفته است که لِیُذهِبَ عَنکُمُ الرِّجسَ یعنی جمیع گناهانرا از شما زایل کرده اند و یُطَهِّرَکُم